

بسم الله الرحمن الرحيم

## عنوان

شناخت محیط - عالم طبیعت

## چکیده

ویژگیهائی که اسلام و دیدگاه الهی به طبیعت و عالم مادی دارد در هیچ مکتب غیر الهی دیده نمیشود

عالم را دارای شعور میداند و همه عالم مادی را فرمانبر و مطیع خداوند مقرر مینماید و آفرینش آنها را در بهترین ، کاملترین و زیباترین خلقت میداند . در عین عالم مادی را شاهد و شهادت دهنده عالم قیامت میداند .

با توجه به این ویژگیها شناختی که الگوی اسلامی مدیریت راهبردی ارائه میدهد کاملترین و موثر ترین معیارها در بررسی محیط تصمیم گیری و تدوین هدف و سیاست و در اختیار راهبرد نگار قرار میبرد .

در این قسمت به بررسی این دیدگاه از عالم طبیعت میپردازیم

## کلمات کلیدی

آسمان، زمین، طبیعت، آشفستگی، نظم،

### محیط

در آن کریمه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ چهار اسم از اسامی کلیه حق تعالی بیان شد که جامع این چهار اسم «محیط» است که خدا ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ [۱] است، چون ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ است قبل از هر چیزی خواهد بود و بعد از هر چیزی هم خواهد بود و با ظاهر هر چیزی هم خواهد بود و با باطن هر چیزی هم خواهد بود؛ قهراً جایی فرض نمی شود که از احاطه خدای متعالی بیرون باشد جامع این اسمای چهارگانه «محیط» است: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ چون علمش صفت ذات اوست و مانند ذات نامحدود است، پس جایی فرض نمی شود که از حیطه علمی حق تعالی بیرون باشد. بعد از بیان کردن این اسمای ذات پرداختند به بیان فعل حق تعالی فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ خدای متعالی آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، بعد از آفرینش این مجموعه به تدبیر این نظام پرداخت اول آفرید، بعد به تدبیر پرداخت، اول خالقیت است بعد ربوبیت، اول آفرینش است بعد پرورش، اول خلقت است بعد تدبیر و تربیت؛ منتها مجموعه آسمانها و زمین را یعنی نظام ماده را در شش روز آفرید. منظور از این روز آن نیست که زمین یک بار به دور خود بگردد، زیرا بعد از پیدایش زمین پیدایش آفتاب و نظم خاص حرکت، سخن از شب و

روز به میان می‌آید. قبل از تنظیم این امور، سخن از روز و سخن از شب نیست؛ اما اصل زمان که مقدار حرکت است و حرکت با اصل ماده همراه است این قابل تصور است که در شش روز یعنی در شش مرحله از زمان نه یعنی شش تا ۲۴ ساعت، شش برهه از زمان، شش مرحله از زمان و روز به معنای روزگار و به معنای زمان در قرآن کریم هم استعمال شده. در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۴۰ این چنین است می‌فرماید: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ﴾؛ اگر شما در جنگ‌ها مجروح می‌شوید قروح و جروح به شما اصابت می‌کند و آسیبی می‌بینید، دیگران هم آسیب‌دیده خواهند شد. در بحث دیگر و جایی دیگر فرمود حق آن است که اگر شما زخمی می‌دهید آنها هم زخمی می‌دهند شما رنج می‌برید آنها هم رنجور می‌شوند؛ اما ﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ [۲] شما به چیزی امیدوارید که آنها امید ندارند، آنها به خدا معتقد نیستند و امیدوار نیستند و می‌گویند انسان با مردن از بین می‌رود و خاک خواهد شد، پس امیدی برای آنها نیست، شما هستید که امیدوار به خدای متعالی هستید. پس رنج مشترک بین مؤمن و کافر است زخمی شدن مشترک بین حق و باطل است، الا اینکه امیدوار به رحمت حق بودن مخصوص مؤمنین است ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ﴾ [۳] اگر شما ألم و رنج دارید متألّم می‌شوید آلامی می‌بینید آنها هم ألم و رنج می‌بینند ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ﴾؛ اگر شما ألم و رنج می‌بینید ﴿فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ﴾؛ آنها هم ألم و رنج می‌بینند همان طوری که شما رنج می‌بینید؛ اما فرق این است که ﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾؛ شما چیزی را امیدوارید که آنها امید ندارند.

در صدر این آیه فرمود: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ﴾؛ اگر به شما قرح و جراحی رسید به آنها هم رسیده است ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ [۴] این روزگاری است گاهی به نفع شما گاهی به نفع آنها ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾ [۵] این روزگاری است که گاهی به حسب ظاهر آنها پیروز می‌شوند گاهی شما، ولی در این فراز و نشیب خدا می‌خواهد بیازماید ببیند مؤمن کیست و شهید و شاهد کیست ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾؛ از شما شهدا اتخاذ کند، از شما کسانی را که شاهدند اتخاذ کند ﴿وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ قسمت ۳/حدید/تسنیم

#### اصول تحقیق در محیط

ذات اقدس الهی کلّ نظام را با همه تحقیقات و تأسیسات و تشکیلات خود دقیقاً آماده کرده، طبق آن اصول پنج‌گانه‌ای که قبلاً بیان شد: اصل اولّ کان تامه بود که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۱] اصل دوم کان ناقصه بود که در سوره «طه» است: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [۲] اصل اولّ این است که «کلّ ما صدق علیه شیء انه مخلوق الله»، این که این کان تامه است. هر چیزی هستی خود را از خدا گرفته است. اصل دوم که در سوره «طه» بود، این بود که هر چه آفرید، زیبا آفرید؛ یعنی هر چه که این موجود می‌خواست با

ساختار درونی او هماهنگ است، لازم دارد، به او داد؛ چه موجودات دریایی، چه فضایی، چه صحرائی، چه جماد، چه گیاه، چه نبات، چه انسان، این موجود اگر بخواهد بارور شود و ثمربخش شود، این شرایط را باید داشته باشد و به او داد هر حیوانی بخواهد پدر شود، مادر شود؛ چه شرایطی لازم دارد به او داد. هر درختی بخواهد میوه بدهد، شرایط آن را به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این «کان» ناقصه است نه اینکه داد، رها کرد، او «رب العالمین» است، ﴿رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۳] است. اینها را پروراند، عملاً نشان داد که این مرغ اگر بخواهد مادر بشود، پدر بشود، این شرایط را دارد که می‌بینید. این درخت اگر بخواهد بارور بشود و میوه بدهد این شرایط را دارد که می‌بینید. «ربوبیت، تربیت»، این مضاعف است از باب ناقص نیست، تربیت لازمه تربیت است، «رب»، مضاعف است، «ربی»، ناقص است، «ربی»، که تربیت یا «ربوب» از اوست؛ چه ناقص «واوی»، چه ناقص «یایی»، لازمه تربیت است که مضاعف است، خدا تربیت دارد، رب است، مدبر است، مدیر است، لازمه تدبیر و مدیریت تربیت است، این کار را کرده، این اصل سوم.

چهارم هم این است که به مقصد رسانده و اعلام کرده که این بی‌هدف نیست، این را درباره کلّ نظام! فرمود؛ آسمان‌ها این طور است، موجودات آسمانی این طور است، دریا این طور است، موجودات دریایی این طور است، صحرا این طور است، موجودات صحرائی این طور است، هوا و فضا این طور هستند، موجودات فضا هم این گونه هستند، این کلّ نظام! اینها به عنوان سفره است، سفره برای ضیافت است، بعد از اینکه همه این کارها را کرد، انسان را آفرید، انسان را که قبلاً خلق نکرد، همزمان با اینها خلق که نکرد، همه اینها را به عنوان سفره جهانی آفرید بعد انسان را آفرید و انسان در جهان مثل روح در بدن است، این بدن یک پیکر مادی دارد و یک روح دارد که ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾، [۴] پس جهان را آفرید، یک؛ به زیباترین وجه آفرید، دو؛ پروراند، سه؛ آماده کرد این سفره را، بعد صاحب سفره را خلق کرد به نام انسان.

تشریح این مطلب در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است؛ [۵] البته از آیات قرآن به برکت همین‌ها به دست می‌آید. همه این سفره‌ها و غذاها را آماده کردند، انسان را خلق کردند. انسان یک مهمان ناخوانده نیست، یک؛ بیگانه نیست، دو. رابطه انسان با جهان رابطه روح و بدن است، انسان اگر بخواهد سالم باشد، باید بدنش را خوب حفظ کند؛ در سوره «اعراف» فرمود انسان اگر بخواهد در عالم آسیب نبیند باید مواظب اخلاقش باشد. اگر این کار را کرد: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾، [۶] ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَّاءً﴾، [۷] اگر کسی بخواهد از دست و پایش بهره صحیح ببرد باید مواظب باشد. اگر کسی بخواهد از هوا، از باران، از آب، از آسمان و از زمین بهره ببرد باید مواظب باشد. انسان نسبت به جهان بیگانه نیست، مهمان ناخوانده نیست. عقل را هم به او داد به عنوان فطرت.

این سه تا ضمیر کارساز است: ﴿فَاللَّهُمَّ أَفْجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ [۸] نه انسان را مثل ظرف خالی و لوح خالی خلق کرد، این یک؛ نه نظیر کلیات «ابوالبقاء» یک کلیات را به او گفته که چه خوب است و چه بد است! نه یعنی نه! سه تا ضمیر است که به نفس برمی‌گردد، به هر کسی بدی او و خوبی او را در درونش کاشت و الهام کرد، هیچ کسینمی‌تواند بگوید من نمی‌فهمم. آن مطالب دقیق را که ما نمی‌فهمیم را که از ما نخواستند، این مطالب عادی؛ یک کارگر و یک کشاورز می‌داند چه بد است، چه خوب است. کم‌فروشی بد است، دروغ گفتن بد است، خیانت بد است، دورویی بد است، اینها بد است. امانت خوب است، ادب خوب است، انسانیت خوب است. این سه تا ضمیر یعنی به تو ای بشر! به تو ای زید! من گفتم، نه اینکه به کلیات گفتم که «العدل حسن». هیچ کسی نیست که خوبی خود، بدی خود را نداند. این کار را می‌خواهد بکند الآن، این حرف را می‌خواهد بزند اینجا، فقط می‌خواهد یک عده را بخنداند، آبروی کسی را ببرد، می‌داند بد است: ﴿فَاللَّهُمَّ أَفْجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، نه «فَاللَّهُمَّ الْفَجُورَ وَالتَّقْوَى»، این کارها را کرده است. برای تتمیم این، بهترین انسان که وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) است، فرستاد و برای او برنامه‌های جهانی داد که قول ثقیل است: ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيَّكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، [۹] او هم با نماز شب و سحرخیزی فراوان این را تحمل کرده، حضرت با همه این تشریفات، این را به جهانیان ابلاغ کرده، تلاوت کرده؛ ﴿يَتْلُوا﴾ شد، ﴿يَعْلَمُهُمْ﴾ شد، ﴿الْكِتَابَ﴾ شد، ﴿الْحِكْمَةَ﴾ شد، ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ [۱۰] شد، همه شد.

قسمت ۳ / مدثر / تسنیم

### شناخت محیط

در قرآن کریم فرمود بشر موظف است - آنها که اهل فکر و تحقیق هستند - مکتب‌های گوناگون را بشنود و بررسی کند و بهترین آن را بپذیرد، این آزاداندیشی است. فرمود: ﴿قَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؛ [۳] به آن محققان و پژوهشگرانی بشارت بده که مکتب‌های گوناگون را می‌شنوند، مطالعه می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، بهترین آن را می‌پذیرند، این اصل اول است.

اما در قرآن کلی‌گویی محض نیست که یک سلسله کلیاتی بگوید و مصداق نشان ندهد. بعد از آن اصل فرمود در بین مکتب‌های گوناگون، «أحسن المكاتب» مکتب توحیدی است، پس آن مطلب اول این است که ﴿قَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ﴾، این ﴿الْقَوْلَ﴾، «الف و لام» آن برای جنس است، ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾. اصل دوم آن است که ﴿مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ [۴] بهترین قول، قولی است که به الله دعوت بشود؛ یعنی کل این نظام را خدا آفرید و کل این نظام تحت تدبیر خداست، انسان هم از این قاعده مستثنا نیست، مخلوق خداست، تحت تدبیر خداست،

مدبّرات الهی کلاً این نظام را اداره می‌کنند، انسان هم باید تحت تدبیر این نظام أحسن باشد. ﴿مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾، تنها قول نباشد، این قول را با عمل متمیم کند، این اصل دوم.

اصل سوم، صغرا را هم نشان داد و آن فرمود پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلّم) کسی است که می‌گوید: ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾؛ [۵] من هستم که مردم را به الله دعوت می‌کنم و خودم هم ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ این راه را رفته و می‌روم. پیروان من هم همین کار را می‌کنند، ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ هم «یدعوا الی الله علی بصیره». ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا﴾؛ این کارها را می‌کنم. ﴿وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ هم همین کار را می‌کند؛ یعنی «یدعوا الی الله علی بصیره».

پس اصل اول اصل پژوهش و حق‌مداری را ذکر کرد. اصل دوم مشخص کرد که کدام مکتب «أحسن المکاتب» است. اصل سوم هم این است که چه کسانی این راه را دارند؟ در قبال این فرمود: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ﴾، آن «أحسن القول» است، «أحسن الفعل» است که راه‌های آن مشخص است. کسی که در برابر آنها فرار گرفته از او دیگر ظالم‌تر ما نداریم. این تعبیر ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ﴾؛ یعنی از او ظالم‌تر ما نداریم؛ نه او ظالم‌ترین مردمان عالم است! ممکن است کسانی هم باشند هم‌ظلم او، این ﴿مَنْ أَظْلَمُ﴾ کذا، ﴿مَنْ أَظْلَمُ﴾ کذا که با استفهام است؛ یعنی از این ظالم‌تر کسی نیست. اگر ظالمان دیگری هستند یا پایین‌تر از اینها هستند یا هم‌سطح اینها هستند. از اینها دیگر ظالم‌تر نیست. نه اینها ظالم‌ترین مردم هستند! ممکن است کسانی هم باشند در همین حد ظلم بکنند. ﴿مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾، یعنی از او دیگر ظالم‌تر کسی نیست. اگر دیگران ستم کردند، یا ستمشان کمتر از این است یا هم‌سطح این است. این هم که فرمود: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى﴾، یعنی از این آقا دیگر ما ظالم‌تر نداریم. ظالمان دیگر یا هم‌سطح این هستند یا پایین‌تر. چرا ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؟ برای اینکه این در برابر دو تصمیم قطعی خدا ایستاده است: تصمیم اول خدا این است که نورش را که فرستاد در طی ۲۳ سال تدریجاً تکمیل کند. وقتی جریان غدیر تمام شد، ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، [۶] دیگر کامل شد. این اصل اول و کار اول و خدا انجام داد. بعد نسبت به جهان فرمود این مکتب باید عالمگیر باشد نسبت به همه مکاتب باید برتر باشد، این به دست شماست. شما باید قرآن را نسبت به انجیل و تورات و مکتبهای دیگر برتر کنید. این دو کار خواست خداست و دستور داد و اجرایی است.

کار اول این است که دیگران می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند؛ ولی ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ لذا فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، دیگر با جریان غدیر تمام حرف‌هایی که باید بگوییم گفتیم. ما این هشتاد غزوه و

سریه خیلی‌ها اسلحه را انداختند و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَنْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. این آوئی انجام شد. اما دوم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، بر تمام مکتب‌های دنیا اسلام باید سر باشد. این است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» [7] در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید این یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی «یا ایها العلماء! این مکتب را برترین مکتب عالم نشان بدهید. حوزه‌ها باید مکاتب دیگر را بررسی کنند، نقص‌های آنها را بیان کنند، حقایق اسلام را بازگو کنند، به وسیله علما که وارثان دین هستند این «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» است و گرنه این خوبه خود که بالا نمی‌آید.

پس اساس حوزه این است که این ﴿مُتِمِّ نُّورِهِ﴾ را اجرا کند اولاً، یعنی به قول سنایی «از علم به عین آمد و از گوش به آغوش»؛ [8] یعنی آنچه را که آدم می‌شنود عملی کند، آنچه را که در کتاب‌ها می‌خواند عملی کند، بشود: ﴿وَ اللَّهُ مُتِمِّ نُّورِهِ﴾. بعد نوبت دوم این است که ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، بر همه مکتب‌ها، تا روابط بین‌الملل نباشد، تا کنگره‌های جهانی نباشد، تا گفتگوی ادیان نباشد تا بررسی و کرسی‌های آزاداندیشی بین اسلام و یهودیت، اسلام و مسیحیت، اسلام و کمونیسم، اسلام و سکولار نباشد که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ نمی‌شود. این را به دست چه کسی سپرده؟ اینکه حضرت فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، یعنی خودبه‌خود بالا می‌آید یا به دست ورثه انبیا بالا می‌آید؟ این حرف را مکرر ذات اقدس الهی بیان کرده. شما بفرمایید این دو مطلب را هم در سوره مبارکه «توبه» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «صف» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «فتح».

در سوره مبارکه «توبه» آیه ۳۲ به این صورت آمده: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾، اینها می‌خواهند نور خدا را با دهن خاموش کنند! مگر می‌شود نور آفتاب را با دهن و با تبلیغات سوء خاموش کرد؟ شما هر چه فوت بکنید دیگر نور آفتاب که با فوت دهن کسی خاموش نمی‌شود. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾، این سرمایه هست، الآن که شما ببینید با حجاب و با غیر حجاب مخالف هستند این به این فکر نیست که حالا یک مقدار پارچه روی سرش باشد یا نباشد، او با کلّ نظام و با کلّ دین درگیر است. هر وقت چهار تا مشکل پیدا شد یا با آیه حجاب درگیر می‌شوند یا با آیه دیگر درگیر می‌شوند. فرمود: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾، این نور را می‌خواهند خاموش کنند، همین! اما ﴿وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، خدا این نور را به تمام می‌رساند. این ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ همیشه خواهد بود. حالا گاهی مستور گاهی مشهور.

بعد اصل بعدی: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، تنها مسلمان شدن یک عده کافی نیست، اسلام باید دین جهانی باشد. این اگر کسی مکتب‌های دیگر، افکار دیگر، چه الحادی، چه سکولاری، چه کمونیستی، اینها را نداند و

باطل نکند که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ نمی‌شود. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾، در بخش‌های دیگر با مضمون‌های دیگر ﴿وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [۹] هست. پس اینها وظیفه و رسالت اصلی حوزه‌های علمیه است و خدا فرمود من این کار را کردم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾؛ یعنی مکتب تمام شده است. این ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾، شما اگر بخواهید ذات اقدس الهی تأییدتان می‌کند؛ چه اینکه فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾، [۱۰] حالا لازم نیست قتال باشد همین جهاد فرهنگی که باشد می‌تواند اثرگذار باشد. در سوره مبارکه «فتح» هم مشابه این مضمون آمده، آیه ۲۸ سوره مبارکه «فتح» هم همین است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، این همه خون‌های پاک شهیدها، ما اگر نتوانیم این دین را حداقل در کشور خودمان زنده نگه بداریم که «کفی بنا خسراً». این هست، فرمود این باید جهانی باشد.

بنابراین هم کارها را باید تقسیم کرد، هم درس‌ها را باید تقسیم کرد، هم مکتب‌ها را باید تقسیم کرد، هم زبان‌های زنده دنیا را باید آشنا بود، هم الحادها و شبهات را باید ارزیابی کرد. در زمان نزول فرمود ما پانصد ششصد سال قبل اینها را در انجیل گفتیم، بیش از پانصد ششصد سال قبل در تورات این حرف‌ها را گفتیم که مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستادند. اینکه فرمود مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستاده‌اند، یعنی دارد قصه می‌گوید یا دارد امر می‌کند به صورت خبر؟ یعنی مسلمان! روی پای خودت بایست، ﴿فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ﴾، [۱۱] این معنی اسلام است. هر وقت چهار تا مشکلی پیش آمد آن چهار تا روسری را هم کنار می‌زنند. این دهن کجی به خود نظام است و گرنه همیشه بود این حرف‌ها. فرمود این است، این وظیفه حوزه است، این وظیفه دولت است، این وظیفه ملت است که این کارها را انجام بدهیم و عمده آن است که ما یک بُعدی یا دو بُعدی حوزه را اداره نکنیم. حوزه‌ای که یک بُعدی یا دو بُعدی باشد نه کرسی آزاداندیشی دارد نه اتمام نور مقدورش است نه «اظهاره علی الدین کله» میسورش است. اگر ما در همین تک بُعدی‌ها رشد کردیم، کسی که چهار تا حرف خلاف زد، چون آماده برای جواب نیستیم، یا تفسیق یا تکفیر! این پیش نمی‌رود. ما باید این کرسی‌های آزاداندیشی را که فرمودند باید انجام بدهید، آدم وقتی دستش خالی باشد حرف‌های دیگران را نداند، فقط حرف خودش را بداند، یا تکفیر می‌کند یا تفسیق، جلسه را ختم می‌کند؛ اما شما ببینید وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) این را در آخر توحید مرحوم صدوق هست، با همه اینها مبارزه می‌کرد، مناظره می‌کرد، با مسیحی‌ها با یهودی‌ها با ملحدان با جبری‌ها با تفویضی‌ها؛ [۱۲] یعنی حوزه باید این گونه باشد، درس‌ها باید توزیع شده باشد.

غرض این است که رسالت اصلی ما همین دو چیز است در متمیم نور الهی و پیروز کردن اسلام بر مکاتب دیگر. قسمت ۴/صف/تسنیم

در بحث‌های قبلی آیاتی گذشت که جامعه اسلامی و متمدنان دینی اینها کسانی هستند که قدرت انتقام خودشان را برای برون‌مرزی دارند، در درون مرز اگر بین خود شیعه‌ها، بین خود مسلمان‌ها و بین خود مؤمنین اختلافی باشد، اینها با دشمنشان نمی‌جنگند، بلکه با دشمنی می‌جنگند؛ بد را از پا در نمی‌آورند، بلکه بدی را از پا در می‌آورند ﴿وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، [۱۷] نه «يدرعون السيء»، نه دوست بد، رفیق بد و مؤمن بد را از پا در بیاورند، اینها سعی می‌کنند با اخلاق زندگی کنند. در برابر بیگانه‌ها فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»؛ [۱۸] - این بیان نورانی حضرت امیر است - فرمود: هر سنگی که چه از شرق و چه از غرب آمد آن را به همان جا برگردانید! یک ملت ستم‌پذیر نباشید! عفو و اینها جای خاص خودش را دارد، عفو برای درون‌مرزی است، در برون‌مرزی اگر کسی تجاوزی به گوشه‌ای از مرزهای شما کرد، «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»؛ فرمود: مبادا گوشه‌ای از گوشه‌های مملکت شما سنگی بیاید و شما آرام باشید! عفو و احسان و مانند اینها برای برون‌مرزی نیست، در کشورتان باید با عزت و استقلال زندگی کنید، اما در درون مرز با بدی بجنگید، نه با بد! ﴿وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، نه «السيء»! نه آدم بد! بدی را بردارید! ﴿ادْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، این آیه غیر از آن آیه اولی است، دستوری هست که شما با خوبی بدی و اختلاف را برطرف کن، نه طرف مختلّف را! طرفی که با شما اختلاف دارد، سعی می‌کنید او را از پا در بیاورید؟! اینکه کار اسلامی نیست! سعی بکن اختلاف را از بین ببر! ﴿ادْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، آن وقت ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ [۱۹] آن وقت آن دوست خوبی برای شما خواهد شد! دوبار که شما گذشت کنید، او دوست «حَمِيم» خواهد شد! «حَمِيم» مثل «حَمَام»؛ یعنی دوست گرم، «صَمِيم» یعنی پُر، این سنگ سخت را که سبک نیست می‌گویند صخره صمّاء، کسی که «ثقل سامعه» پیدا کرده و چیزی در گوش او نفوذ ندارد را می‌گویند «أصم»، دوست صمیمی یعنی دوستی که درون پُر است و چیز خلاف در او نیست. فرمود اگر شما بدی را از پا در آورید، ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾، قبلاً «عَدُوٌّ» بود، الآن می‌شود «وَلِيٌّ حَمِيمٌ»، «حَمِيم» هم هست، «حَمَام» هم هست، گرم هم هست و دوست گرمی می‌شود.

پس وظیفه ما در درون‌مرزی برداشتن اختلاف و بدی است و رسالت ما در برون‌مرزی دفاع است. بین «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» و بین ﴿وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، همان فرق بین درون‌مرزی و برون‌مرزی است. آن بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلَ» [۲۰] «همین است!» «ضَمِيم» یعنی ستم‌پذیری، هیچ ملت آزاده و عزیزی ستم‌پذیر نیست! فقط ملت ذلیل و زبون است که زیر بار ظلم می‌رود. پرسش: آیا مرزهای جغرافیایی منظور است یا مرزهای اعتقادی؟ پاسخ: بله، مرزهای دشمنی، اسلام که با اسلام مرز ندارد، اسلام با بیگانه مرز دارد. ممکن است کشوری مثل آل‌سعود به ظاهر مسلمان باشد و یک کشور مسلمان مظلومی را مثل یمن را در هم بکوبد، پس اسلام شناسنامه‌ای نه! کشوری که واقعاً یک کشور اسلامی باشد، دیگر مرزی نیست. ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ



كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿﴾ که این برای درون مرزی است. ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾؛ دعوت‌ها و ندای الهی را پاسخ مثبت می‌دهند: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ [۲۱] مردان الهی و جامعه ایمانی دستور الهی را لَبَّیک می‌گویند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾؛ این ذکر اعمال مهم است بعد از ذکر اصل اعتقاد، ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآمَرُهمُ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾؛ امر جامعه اسلامی و متمدن با مشورت پیش می‌رود، مستحضرید که نفرمود «أمر الله شُورَى بَيْنَهُمْ»، ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [۲۲] باید از طرف خدا بیاید، احکام شرعی، مسائل اعتقادی و مانند اینها «أمر الله است که ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾، اما امر مردم که چگونه شهرشان را بسازند، کجا خیابان‌کشی کنند، کجا یکطرفه شود، کجا دوطرفه شود، کجا بلوار شود و کجا فلان بیمارستان قرار بگیرد، اینها «امر الناس» است و «امر الناس» با مشورت باید انجام شود؛ اما «امر الله» با مشورت و استخاره و مانند اینها نیست، «امر الله» یعنی احکام شرعی و احکام شرعی هم منحصرأً از ذات اقدس الهی است. پس «امر الله» براساس ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ فقط از ناحیه وحی است، اما امر مردم که چگونه کشور خود را اداره کنند که به موضوعات برمی‌گردد و نه به احکام، این با مشورت حل می‌شود؛ احترام گذاشتن به افکار جامعه باعث نیت خوب و وداد ملی است. ﴿وَأْمُرُهمُ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، احترام گذاشتن به افکار دیگران، باعث انسجام و وحدت است؛ بی‌اعتنایی به افکار و آرای دیگران سرانجام جامعه را می‌رنجاند. ﴿وَأْمُرُهمُ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، قبلاً هم بیان شد که ما فقر اقتصادی در اسلام نداریم، اما فقر طبیعی یک امر طبیعی است! مادامی که ما در دنیا زندگی می‌کنیم فقر طبیعی داریم؛ کودک داریم، بیمار داریم، فوت و تصادفی داریم، ما یک دنیایی داشته باشیم که اینها در آن نباشد که دیگر دنیا نیست! پس فقر طبیعی امر قطعی است، اما فقر اقتصادی نداریم، چون برای همه بودجه مشخص شده است! آن که خدای سبحان به دیگری داد - در آیات سوره مبارکه «نور» بود خواندیم - فرمود: ﴿أَتَوْهمُ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُم﴾؛ [۲۳] حواستان جمع باشد! ما به شما دادیم، این «مال الله» است! این «مال الله» را که به شما دادیم را به این مستمندان بپردازید. قسمت ۳۲/شورا/تسنیم

همه مرزها باید از هم جدا باشد. آیه نه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾، چون بحث از اینها بوی نفاق می‌داد، فرمود بعضی‌ها سپر دستشان است. بعضی سپر آهنی دستشان است در میدان جنگ است، ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾. بعضی دستکش حریری روی فلز است همین از اینجا درآمد، این دستکش قرآن دارد، این دستکش روایت دارد، این منافق، ایمان را به دست کشیده، یک دستکش ایمانی دارد که این سوگندی که یاد می‌کنند ایمانی که دارند قرآنی که به سر می‌گذارند، این سپرشان است. با این کفار جنگ نرم بکن! فرهنگی، سیاسی، اجتماعی. اما با آن کفار جنگ نظامی بکن. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ با دو گروه باید بجنگی، این جهاد نه استعمال لفظ در اکثر از معناست، در آن معنای جامع به کار رفته. ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾ در میدان جنگ. ﴿وَالْمُنَافِقِينَ﴾ در میدان سیاست و اجتماع و فرهنگ. با منافقین چگونه باید کار بکنید؟ با منافقین جهاد بکن، چگونه جهاد کنیم؟ اینها که در مدینه‌اند پشت سر تو دارند نماز

می‌خوانند! فرمود اینها یک دستکش حریری کشیدند روی آن فلز. اینها که در سوره مبارکه «منافقون» آمده است فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ اینها پشت سر هم قسم می‌خورند. این قسم اینها این نماز شب اینها این قرآن به سر گرفتن اینها این سپرشان است. این محاسن گذاشتن اینها، این لباس پوشیدنشان آن کذا و کذا، این انگشتر گرفتنشان، در آن دهه شصت می‌دانید که چه می‌گفتند! می‌گفتند یک ته ریشی بگذار و انگشتری دست بکن، این پیراهنت را داخل شلوار نگذار، روی شلوار بگذار، راحت زندگی کن، این کار اینها بود. فرمود این سپر است برای اینها تو باید بفهمی. به ما چه فرمود؟ فرمود: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً﴾ [۸] نگفت «اغلظوا علیهم». اگر به ما می‌فرمود: «اغلظوا علیهم» ما تکلیفی دیگر داشتیم. امر غایب یعنی امر غایب، حتماً باید از شما بترسند. امر غایب مخاطب آنها هستند، آنها که اطاعت نمی‌کنند! اینکه می‌گوییم ادیب یعنی ادیب! تا آدم بر ادبیات مسلط نباشد قرآن روزی او نمی‌شود. اینجا امر غایب است؛ یعنی حتماً باید از شما بترسند. حتماً، او که امر حاضرش را گوش نمی‌دهد، چه رسد به امر غایب. یعنی مرد باش که از تو بترسند. الان ما در روضه‌خوانی‌ها در کربلا عمر سعد ملعون را می‌بینیم. قدری جلوتر ابن زیاد را هم می‌بینیم؛ اما کمتر کسی فکر می‌کند که اتاق فرمان جنگ شام، این سرجون مسیحی چه کار می‌کرد؟ این در روضه‌خوانی‌های ما مطرح نیست. اینکه الان می‌گویند استکبار، صیهونیست، استکبار، صیهونیست، یک حرف طلایی است، چون از آنجا اتاق فرمان می‌آید، اینها که عمله هستند. این سرجون مسیحی در اتاق فکر جنگ شام چه کار می‌کرد؟ ما فقط کربلایمان عمرسعد (علیه اللعنة) را می‌شناسیم، در کوفه ابن زیاد(علیه اللعنة) را می‌شناسیم. هیچ فکر کردیم که اعضای اتاق جنگ شام چند نفر بودند و چه کسانی بودند؟

فرمود حتماً باید از شما بترسند. این امر غایب وقتی مأمور امتثال نمی‌کند، به مخاطب می‌گوید طرزی زندگی کن که از تو هراس ببرند. این موشک را حتماً داشته باش. این کلاهت را محکم بگیر. مرزهایت را کاملاً حفظ بکن. تو که قصد حمله نداری، ما که به هیچ کشوری حمله نکردیم؛ اما طرزی زندگی کن که اینها نفوذ نکنند: ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، این امر غایب را خطاب می‌کند به مسلمان‌ها که «و لیکتب بینکم» مسلمان چه امر حاضر، چه امر غایب هر دو مفید و خوب است. «و لیکتب کذا، و لیصل کذا». امر چه غایب چه حاضر مفید و خوب است. وقتی که شخص مأمور اصلاً اعتقاد ندارد، مخاطب چه امر حاضر باشد چه امر غایب باشد اعتنا نمی‌کند.

اینکه می‌فرماید حتماً باید از شما بترسند، یعنی حتماً موشک خود را تقویت کن که او حساب ببرد، حمله نکنند، همین! ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً﴾، حتماً باید از هوای ایران و فضای ایران بترسند، همین! شما که قصد حمله نداری، این معنایش این است. به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن طور دستور داد، به ما این طور دستور می‌دهد. این روضه برای ما نور است. دیگر از این روضه و عزاداری‌ها بهتر چه داریم؟ اما از کربلا تا کوفه باید برویم؛ اما از کوفه تا شام هم باید برویم. نه فقط اُسرا را ببریم باید بررسی کنیم چند نفر در اتاق جنگ شام بودند؟ چه کسی دستور می‌داد؟ این طور کشتار یک دستور حسابی می‌خواهد. وجود مبارک سیدالشهداء اصرار کرد

فرمود نه مشکل سیاسی دارید با من، نه مشکل نظامی دارید با من، نه من بدعتی گذاشتم، نه مشکل اخلاقی دارم، هیچ چیزی. «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟» [۹] کسی باید باشد که خدانشناس باشد و فرمان جنگ بدهد. حتماً بر مقتل‌شناسان لازم است که اعضای اتاق جنگ شام را بررسی کنند الآن محل ابتلايمان است. اينکه وجود مبارک سيد الشهداء(صلوات الله عليه) شرکت کرد این عصاره است برای همه ما، الآن هم محل ابتلای روزانه ماست که فلان کس چه کار می‌کند فلان کس چه کار می‌کند، فلان کس تحریم می‌کند، فلان کس می‌خرد، فلان کس نمی‌خرد، این اتاق جنگ همیشه باز است. فرمود طرزی زندگی کنید که هیچ کس در شما طمع نکند. این وظیفه ماست: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلَظَةً﴾، تمام مرزهایتان باید پر موشک باشد. تمام مرزهایتان باید با نیروهای مسلح باشد، همین! شما که قصد حمله ندارید به لطف الهی، تاریخ هم نشان داد، تجربه هم نشان داد. ما بارها در جمع خواص به این مسئولین گفتیم ما یک فردوسی کم داریم. کاری که ایران کرد احدی در این هفت میلیارد بشر روی زمین نکردند. نه تنها ما در جنگ نباختیم، از این جنگ‌ها هست. البته پیروز شدیم؛ اما یک مردانگی ایران کرد که دیگران این مردانگی را نداشتند و ندارند. ما یک فردوسی که از حکمای بزرگ شیعه است گفت:

که من شهر علمم علیم در ست \*\*\* درست این سخن قول پیغمبرست [۱۰]

مگر آن روز غیر از فردوسی این حرف را می‌زد به او مجال می‌دادند؟! سرش رفته بود. فردوسی بود که ماند در برابر آن حرف‌ها. آن روز حکومت مگر نام مبارک حضرت امیر را کسی می‌توانست ببرد؟ این بود که به خودش اجازه داد و گفت و ماند:

که من شهر علمم علیم در ست \*\*\* درست این سخن قول پیغمبرست

ده سال جنگ بود؛ دو سال که فقط خورد بود، هشت سال زد و خورد بود. این دو سال اول فقط ما می‌خوردیم. خلق ترکمن شروع کردند اسلحه بستند و گلوله بستند و سنگر کشیدند عده‌ای رفتند حل کردند. بعد کردستان شروع شد، بعد خلق مسلمان شروع شد، بعد خلق عرب شروع شد این وسط‌ها جنگ فقط خورد بود. آن ترورهای ۷۲ نفر بود، ترورهای رئیس جمهور بود، نخست‌وزیر بود و معاونان بود، دادگاه انقلاب بود، در کوچه پس کوچه عزیزان ما را ترور می‌کردند. ما دو سال داشتیم می‌خوردیم. هشت سال زد و خورد داشتیم که جمعاً شده ده سال. این ده سال پیروز شد. حالا ببینید این کرامت را ایرانی‌ها از چه کسی یاد گرفتند؟ از چه کسی یاد گرفتند؟ در درون همه ما ایرانی‌ها این بزرگی بود؛ منتها اظهار نکردیم یک فردوسی می‌خواهد که این را علنی کند. امام قطعنامه را قبول کرد حشرش با انبیای الهی! عزیزان ما ارتشی و سپاهی و نظامی و بسیجی همه از جبهه آمدند جبهه‌ها خالی شد. این صدام ملعون این منافقین را تحریک کرد عملیات مرصاد را علیه ما شوراند. جبهه‌های ما خالی است شما یادتان هست یا نیست؟ استاندار جنوب می‌گفت اگر عصر امروز نیاید صبح فردا دیر است. این منافقین آمدند آمدند آمدند بخشی از خاک ایران را گرفتند در عملیات

مرصاد. حالا جبهه‌های ما هم خالی است. تا نیرو از شهرها بروند آن‌جا اینها خیلی از جاها را گرفتند. خدا شهید صیاد شیرازی را غریق رحمت کند! این با سایر نظامی‌ها و ارتشی‌ها حرکت کردند که غائله را ختم کردند، شد؟

پس بعد از قطعنامه اینها یک نامردی کردند به وسیله منافقین، عده‌ای را کشتند عده‌ای را اسیر کردند. تا صیاد شیرازی و امثال شیرازی که حشرشان با شهدای کربلا آمدند حلّ کردند. بعد خدا صدام را گرفت به کویت حمله کرد به عنوان یکی از استان‌های عراق. امیر کویت من خودم عکسش را در روزنامه دیدم دستش را از لای عبای مطلقاً درآورد و دستمال درآورد و گریه کرد و نزد غربی‌ها و کمک خواست و آنها را وعده نفت داد و آنها اتحادیه تشکیل دادند که آمدند کویت را آزاد کنند. همه این غربی‌ها آمدند که کویت را آزاد کنند همه به مسئولین درجه اول و دوم و توده مردم گفتند شما هم چهار تا گلوله به عراق بزنید که ما زحمتان کمتر بشود. ما گفتیم ما قطعنامه را قبول کردیم این مردانگی ماست. آن روز صدام در کمال ضعف بود، قطعنامه بین‌الملل این بود که خسارت ما را به ما بدهد، ما هزار روستا تخریب شده یازده استان تخریب شده، گذشته از همین شهدا و اینها اگر یک گوشه عراق را می‌گرفتیم حق مسلم ما بود. ولی ما گفتیم قرآن می‌گوید: ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ [۱۱] شما تعهد کردید پای امضایتان بایستید. نه مسئولین دستور دادند، نه مردم با اینکه مسلح بودند یک گلوله به طرف عراق نزدند. این می‌شود مردانگی! شما حالا به طمع نفت آمدید، ما که قطعنامه را قبول کردیم. یک فردوسی می‌خواهد که بفهمد بگوید ایران چه کار کرد.

ما برای شهدا گریه زیاد می‌کنیم، شعرهای آیینی زیاد می‌گوییم؛ اما آنکه علم است و حماسه است: «گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست» [۱۲] گریه کردن فراوان است، شعرهای آیینی گفتن فراوان است، مرثیه و نوحه فراوان است؛ اما فردوسی کم است. ما یک چنین فحلی می‌خواهیم که این قضیه را خوب تحلیل کند تبیین کند که ایرانی یعنی پیرو علی (صلوات الله و سلامه علیه). قسمت

۹/تحریر/تسنیم

یک سلسله حوادث و رخدادهای سیاسی حکومتی و مانند آن در خود مدینه رخ داد که قرآن کریم آنها را تبیین می‌کند تحلیل می‌کند و راه‌حلّ نشان می‌دهد. می‌فرماید اگر مکتبی دارد حکومت می‌کند، عده‌ای به آن مکتب ایمان می‌آورند آن را یاری می‌کنند؛ عده‌ای در مقابل آن می‌ایستند با آن مبارزه می‌کنند؛ عده‌ای هم مخالفاند، ولی برای اینکه از منافع آن مکتب استفاده کنند و از مضار احتمالی آنها مصون باشند منافقانه به سر می‌برند؛ لذا نفاق در مکه خیلی کم بود. درست است در مکه منافق بود؛ اما کم بود، در مدینه منافق زیاد بود. بخش وسیعی از سور مدنی، احکام نفاق را بیان می‌کند.

مطلب دوم آن است که این منافق، هیچ ابزاری ندارد مگر قسم دروغ؛ یعنی خود را به این مکتب نزدیک می‌کند، به خدا، به پیغمبر، به قرآن نزدیک می‌کند «بالکذب». برای اینکه ثابت کند من به این امور نزدیک هستم سوگند یاد می‌کند. شما در سوره مبارکه «توبه»

قبلاً ملاحظه فرمودید، در هفت آیه پشت سر هم سوگند اینها را یاد کرد؛ آن جا که سخن از مبارزه با بیگانه‌هاست و اینها شرکت نکردند، پشت سر هم سوگند یاد می‌کند در هفت جا. در سوره مبارکه «قلم»؛ یعنی ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [۱] خدای سبحان از این گروه پُر قسم به حَلَف یاد می‌کند، فرمود: ﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ [۲] چون پُر حلف هستند، پُر سوگند هستند و اینها ظاهراً عزیزند، باطناً ذلیل‌اند؛ لذا هم در دنیا از آنها به عنوان مهین و سست و هون یاد کرد، هم در آخرت آنها را به عذاب مهین تهدید کرد، زیرا کسی که عزتش کاذب است ذلتش صادق است و قیامت ظرف ظهور هر چه صدق است خواهد بود و چون ذلت اینها صادق است، در قیامت ذلتشان ظهور می‌کند، می‌شوند عذاب هون در بعضی آیات، ﴿لَهُمْ عَذَابٌ مَّهِينٌ﴾ در آیات دیگر. اگر کسی در دنیا عزیز بی‌جهت بود، معلوم می‌شود ذلیل باجهت است. ممکن نیست که نه عزت حق باشد نه ذلت. اگر این عزیز بی‌جهت بود؛ یعنی ذلیل باجهت است. اگر عزتش دروغ بود، ذلتش راست است. چون قیامت ظرف ظهور هر حقیقت و صدق است، ذلت اینها ظهور می‌کند؛ لذا گاهی عذاب هون، گاهی عذاب مهین یاد می‌کند. در دنیا اینها هم واقعاً ذلیل هستند؛ لذا در سوره «قلم» فرمود: ﴿لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ در سوره مبارکه «مجادله» که محل بحث است فرمود اینها همیشه یک سپر دستشان است که هیچ حادثه‌ای به آنها نرسد: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾ سپر دستشان است، زیر این سپر محفوظ‌اند. قسمت ۱۹/ مجادله/ تسنیم

#### شناخت وضعیت دشمن

از عیون اخبار الرضا رسیده است که وقتی مأمون (علیه من الرحمن ما يستحق) از امام هشتم (سلام الله علیه) مسئلت کرد که ایمان محض را تشریح کند و مقابل آن را هم بیان کند، فرمود یکی از چیزهایی که در محض اسلام و شریعت الهی دخیل است، این است: ﴿وَالْبِرَاءَةُ مِمَّنْ نَفَى الْأَخْيَارَ وَشَرَّدَهُمْ وَأَوَى الطُّرْدَاءَ اللَّعْنََاءَ وَجَعَلَ الْأَمْوَالَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ﴾، آن که ابادر و امثال ابادر را تبعید کرد، آن که تبعید شده‌های پیامبر را به مدینه برگرداند، انسان باید از آنها تبری کند، ﴿وَاسْتَعْمَلَ السَّفَهَاءَ مِثْلَ مَعَاوِيَةَ﴾، پس در فرهنگ قرآن کسی مثل معاویه بود، واقعاً سفیه است، چون ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [۱۱] در نوع این روایت هم ملاحظه می‌فرمایید که سخن از شخص نیست، حضرت نمی‌فرماید معاویه! سخن از مثل معاویه است نه خود معاویه. در بیان نورانی سیدالشهدا (سلام الله علیه) سخن از مثل یزید است نه یزید، فرمود: ﴿وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ﴾ [۱۲] در هر عصری، در هر عصری زمام مردم را کسی که مانند یزید است، بگیرد: ﴿وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ﴾، این چون حکم، حکم جهانی است از همان اول سخن از قانون کلی است، نفرمود به اینکه چون یزید زمامدار شد: ﴿وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ﴾ می‌فرماید. حالا اینکه اختصاص ندارد، حالا ممکن است بعد از او کسی مثل او باشد. در این بیان امام هشتم (سلام الله علیه) هم سخن از شخص معاویه نیست، سخن از مثل معاویه است. فرمود: کسی که مثل معاویه را روی کار می‌آورد، معاویه سفیه است، با اینکه معاویه داعیه

هوش سیاسی بود؛ یعنی چهل سال او با همه سیاستمداران داخلی و خارجی زد و بند کرد، بیست سال به عنوان والی و نماینده، بیست سال هم به عنوان خلیفه رسمی، چنین کسی امام هشتم او را سفیه می‌داند، چون در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید، اگر «الْعَقْلُ قَالَ مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»، [۱۳] عکس نقیضش این است که «ما لم يُعبد به الرحمَن فليس بعقل»، اگر کسی در دل خود نیرویی دارد که با او نتواند بهشت کسب بکند، این سفیه است. عقل آن است که انسان بتواند با آن خدا را عبادت کند و بهشت کسب کند، اگر چیزی با او نشد انسان بهشت کسب کند و عبادت کند، عاقل نیست. می‌شود سفیه؛ لذا حضرت از همان اول سخن از مثل معاویه و عمرعاص و اینها را به میان می‌آورد نه شخص اینها؛ حالا اینها در آن عصر بودند، مشابه اینها در عصرهای دیگر، که فرمود: «وَجَعَلَ الْأَمْوَالَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ»، همان کاری که در صدر اسلام عده‌ای کردند: «وَأَسْتَعْمَلَ السُّفَهَاءَ مِثْلَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرٍو وَ بَنِي الْعَاصِ لِعَيْنِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» اینها را رسول الله لعن کرده، «وَالْبِرَاءَةُ مِنَ أَشْيَاعِهِمْ وَ الَّذِينَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ قَتَلُوا الْأَنْصَارَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَهْلَ الْفَضْلِ وَ الصَّلَاحِ مِنَ السَّابِقِينَ». [۱۴] قسمت

۸/حشر/تسنیم

﴿قَدَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ما برای اینکه اینها را خوب پرت بکنیم مدام بالا می‌بریم بالا می‌بریم بالا می‌بریم از همان جا پرت می‌کنیم. این استدراج این است. فرمود خیال نکنید که ما اینها را مقداری میدان می‌دهیم به اینها داریم نعمت می‌دهیم، این چنین نیست. ما استدراج می‌کنیم، کم کم داریم اینها را می‌گیریم. اینها طوری که از همه جا غافل باشند، اینها را ﴿حَتَّىٰ عَفَوْا﴾، در نعمت که غرق شدند، دفعتاً اینها را خفه می‌کنیم. ﴿وَ أَمْلِي لَهُمْ﴾، «املاء»؛ یعنی امهال. من مهلت می‌دهم اما کید من متقن است، نقشه من محکم است نه آنها از نقشه من باخبر هستند، نه می‌توانند درباره کید الهی برنامه‌ریزی کنند. این چهار آیه یعنی ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ﴾، با ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾، ﴿قَدَرْنِي﴾، ﴿وَ أَمْلِي﴾، این چهار آیه ظاهراً جمله معترضه است، آن وقت بعد می‌رسد به یکی از آن اسئله: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾ آخری: ﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾. قسمت

قلم/۹/تسنیم

وحدت و انسجام عالم

معلوم می‌شود یک وحدت و انسجامی برای «سماوات سبع» هست.

اینکه فرمود: ﴿طِبَاقًا﴾ هم تأیید می‌کند. فرمود ما آسمان‌ها را طباق قرار دادیم. اگر کره زمین مکعب باشد، اینها طبقه طبقه، مثل برج‌ها بالا می‌روند؛ ولی اگر با ما که در زمین هستیم، حرف می‌زند ما در کره زندگی می‌کنیم، الا و لابد یعنی الا و لابد! آنهایی که طبقات

بالای ما هم هستند باید کره باشند، چرا؟ ما در این قسمت که هستیم، بالای سر ما آسمان است. آنهایی که در قسمت پشت هستند، آسمان‌ها بالای سر آنهاست، آنها که در قسمت شرق هستند، همه اطراف کره هستند. این کره اگر گفتند فوق آن طبقات است؛ یعنی کرات فوقی است «محیطاً بعضها بعضاً». روی کره مکعب نیست. اگر ما مسطح بودیم، بالای ما دایره بود، ما مکعب بودیم، بالای ما مکعب بود. ما که کره هستیم، آنها هم کره هستند؛ یعنی دایره هستند. مداراتی دارند حالا آن فضا کره است، آن اجرام کره‌اند؛ ولی مدارات حرکت البته جرم نیستند اصلاً.

غرض این است که از این ﴿طَبَاقًا﴾ ما نباید طبقه طبقه بفهمیم، عمودی بفهمیم. اگر زمین یک چیز پهنی بود، آنهایی که بالای زمین بودند، طبقات داشتند، آنها هم باید مکعب بودند یا مثلاً امثال آن، ولی وقتی که با ما که اهل زمین هستیم، سخن می‌گوید، ما در کره زندگی می‌کنیم، بعد بفرماید «سماوات سبع» طبقه طبقه روی شماسه؛ یعنی همه‌شان کره هستند. بنابراین نباید اشکال کرد که ظاهر آیه این است که اینها طبقه طبقه هستند؛ مثل بُرُج چند طبقه است؛ ولی علم ثابت کرده است که آنها کره هستند. خیر! علم هم ثابت می‌کند کره است، قرآن هم ثابت می‌کند که این کره است.

برهان وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) خلقت آسمان‌های هفت‌گانه، از یک سو و خلقت انسان از سوی دیگر، بعد فرمود که بدن شما از خاک است، دوباره به خاک برمی‌گردید، سه باره از خاک بیرون می‌آیید، روح حساب خاص خود را دارد. قسمت ۴/ نوح/ تسنیم

حضرتش ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾ است. این احاطه همه جانبه خدای متعالی را قرآن کریم در آیات گوناگون با حفظ درجات و مراتب تبیین کرد. در بعضی از آیات می‌فرماید شما به هر سمت متوجه باشید به خدا رو کرده‌اید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ شما از هر طرف بخواهید رو بیاورید به خدا متوجه می‌شوید. مرحله اولی این بود شما به هر سمت رو بیاورید می‌توانید به «وجه الله» متوجه باشید. مرحله دوم از آن سمت بیان می‌شود که خدا به شما نزدیک است. این قرب الهی که خدا به بندگانش نزدیک است در چهار مرحله با تفاوت این مراحل و درجات بیان می‌شود: مرحله اولی بیان اصل قرب است که خدای متعالی به بندگانش نزدیک است. در سوره «بقره» فرمود: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ که ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَليُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [۱] که در این آیه کوتاه هفت بار با ضمیر متکلم از خودش نام برد. در این آیه اصل نزدیکی و قرب اله مطرح است که من نزدیکم دور نیستم در سوره «اذا وقع» می‌فرماید آن کس که محتضر است، ما به او از شماها نزدیک‌تریم؛ ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ \* وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ \* وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾؛ [۲] فرمود: ما به این محتضر از شما که در کنار بالین او هستید نزدیک‌تریم. خداوند سبحان به انسان از دیگرانی که کنار او نشسته‌اند نزدیک‌تر است اگر اولیای مریض به

این بیمار نزدیک‌اند پرستارانش در کنار او هستند خداوند سبحان به این محتضر از نزدیکان و پرستان او نزدیک‌تر است؛ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ﴾.

از این مرحله قوی‌تر در سوره «قاف» بیان کرده که ما به انسان از حبل ورید او نزدیک‌تریم ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ [۳] ما انسان را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفسانی او باخبریم زیرا ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [۴] ما به او از آن رگ حیاتی او به او نزدیک‌تریم، نه تنها از دیگران به او نزدیک‌تریم؛ بلکه از نزدیک‌ترین عضو او هم به او نزدیک‌تریم. خدای متعالی از چشم ما به ما نزدیک‌تر است، از گوش ما به ما نزدیک‌تر است، از حبل ورید ما به ما نزدیک‌تر است که هیچ عضو جارحه‌ای نیست که نسبت به ما از خداوند سبحان نزدیک‌تر باشد؛ این مرحله سوم. مرحله چهارم که عالی‌ترین مرحله قرب الهی است در سوره «انفال» بیان شده که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾ [۵] بعد از اینکه ضمن چند آیه دستور جهاد و مبارزه را داد فرمود در برابر کفار نهراسید؛ آن‌گاه فرمود: این دستور جهاد و فرمان قیام و دفاع شما را زنده می‌کند. امتی که جهاد ندارد زنده نیست. امتی که اهل دفاع و مبارزه نیست زنده نیست؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. گرچه همه دستورات رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) عامل حیات است؛ ولی این فرمان در سایر دستورات نیامده، بعد از دستور نماز نفرمود: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ بعد ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ گرچه نماز عامل حیات است. بعد از دستور روزه نفرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾، ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ گرچه روزه عامل حیات است. بعد از دستورات حج و زکات و دیگر عبادات، نفرمود اینها شما را زنده می‌کند؛ ولی وقتی در سوره «انفال» ضمن چند آیه، مسئله دفاع و جهاد و مبارزه علیه کفر را طرح کرد، فرمود این دستورات عامل حیات شماست شما را زنده می‌کند؛ نظیر آن که قصاص عامل حیات یک امت است، ﴿وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [۶] جهاد هم عامل حیات یک امت است؛ لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ لذا مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) در کتاب قیم کشف الغطاء می‌فرماید: گرچه صلوات عمود دین است؛ اما خیمه‌ای باید باشد تا اینکه عمودی او را حفظ کند، جهاد سازنده آن خیمه است نماز ستون این خیمه است. ستون بی‌خیمه نقشی ندارد، خیمه‌ای باید باشد تا اینکه با ستون انسان آن را بلند کند تا در زیر سایه او به سر ببرد. [۷] جهاد بافنده و سازنده خیمه دین است، نماز ستون دین است. بنابراین این تعبیر بلند قرآن درباره خصوص مقاتله و جهاد و مبارزه علیه کفر است که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. اصل نزول این کریمه در زمینه جهاد است؛ گرچه همه دعوات و فرامین رسول خدا(علیه آلاف التحية و الثناء) عامل حیات است؛ لذا آن‌طور که در جوامع اسلامی آمده، مخصوصاً از طریق اهل سنت،



وقتی شخصی مشغول خواندن یک نماز مستحبی بود؛ ظاهراً حضرت او را صدا زد و این تأخیر کرد، نماز را تمام کرد؛ بعد به خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: من که تو را خواندم چرا نیامدی؟ گفت مشغول خواندن نماز بودم. فرمود: مگر نمیدانی خدا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ نمی‌دانی ما هر چه می‌گوییم عامل حیات شماس؛ نمی‌دانی اگر دعوت را لبیک می‌کردی زنده می‌شدی؟ [۸] گرچه همه دستورات آنها حیات‌بخش است؛ اما محور این آیه و مورد نزول این کریمه جریان جهاد است. آن‌گاه در ذیل این آیه فرمود: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ بدانید که خدا بین انسان و خود انسان فاصله است اینجا سخن از «حبل ورید» نیست، سخن از انسان و قلب انسان است. این قلبی که قرآن بر او تکیه می‌کند که همان لطیفه الهی و جان انسانی است، نه یک گوشت خاصی که در قسمت چپ بدن قرار دارد و مؤمن و کافر هر دو آن را دارند، انسان و حیوان هر دو آن قلب را دارند. آن قلبی که اگر وقتی میل به گناه کرد، خدا می‌گوید این قلب مریض است؛ همان جان آدمی در سوره «احزاب» به همسران رسول خدا (علیه آلف التحیه و الثناء) دستور می‌دهد که شما در سخن گفتن رقیق و نازک حرف نزنید ﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [۹] مبدا آن نامحرمی که دلش مریض است با شنیدن صدای نامحرمانه طمع کند در این کریمه می‌گوید آن مردی که با شنیدن صدای زن تحریک می‌شود قلب او مریض است. در سوره «مائده» می‌گوید در زمان جنگ و نبرد بین اسلام و کفر آنها که قلبشان مریض است گرایشی به سمت کفار دارند، می‌گویند شاید رژیم اسلامی شکست بخورد؛ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ [۱۰] فرمود: می‌بینی آنها که قلبشان مریض است گرایشی به سمت کفار دارند می‌گویند شاید اسلام پیشرفت نکرد شاید اسلام شکست خورد ما چرا رابطه خود را با کفار بد کنیم آن که با بیگانه رابطه سیاسی نامشروع دارد، قرآن می‌گوید قلب او مریض است این قلبی که مریض است نه همین قلب مادی است و اگر درباره عده‌ای فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [۱۱] یا آنها که از اظهار شهادت در محکمه عدل الهی خودداری می‌کنند فرمود کسی که کتمان شهادت بکند قلب او معصیت کرده است: ﴿وَمَنْ يَكْتُمهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [۱۲] یا درباره دیگری که آیات الهی را نمی‌بینند می‌گوید ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [۱۳] چشمان آنها نابینا نیست، اما دلشان نمی‌بیند. این قلبی که کور است همان جان انسانی است که در اثر تبهکاری نابینا می‌شود. قسمت ۴/حدید/تسنیم

#### مشعر و آگاهی عالم

این کلمه إذن مشعر به مسئله علم و آگاهی است. وقتی گفتند فلان شیء به اذن خدا کار می‌کند؛ یعنی می‌فهمد. براساس آیه سوره مبارکه «اسراء» که ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبَحُ بِحَمْدِهِ﴾ [۱۰] و آیات تسبیحی که در صدر بسیاری از سوره‌ها هست، آیات تحمیدی که هست، آیات ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالتا أَتینا طائِعین﴾ [۱۱] هیچ موجودی در عالم نیست که نفهمد. همه

می‌فهمند، اگر همه می‌فهمند هر کاری در هر گوشه‌ای از عالم بخواهد اتفاق بیفتد باید از مولای خود دستور بگیرند، چون اینها ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِ يَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، نه «طَائِعِينَ»! گوینده تشبیه است؛ ولی از جمع جواب می‌دهد. فرمود ما به زمین و آسمان گفتیم ﴿أُنْتِ يَا﴾، تشبیه است. ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا﴾، تشبیه است. نگفتند «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» گفتند: ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا﴾ به همراه همه موجودات می‌آییم ﴿طَائِعِينَ﴾. همه طوع و رغبت دارند در پیشگاه ذات اقدس الهی. همه می‌فهمند؛ لکن ﴿لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [۱۲] براساس این نظام، مسئله اذن معنای خودش را پیدا می‌کند و تشبیه و امثال آن نیست.

اما در جریان سحر ساحران که در سوره مبارکه «بقره» آمده است: ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، آنها چون ساحر هستند اهل ادراک می‌باشند، به کار بردن کلمه اذن در آنجا، یک امر عادی است؛ اما حادثه‌ای که بخواهد به انسان برسد این بدون اذن خدا نیست. شما ببینید همین خدایی که گاهی دستور می‌دهد قارون را فرو ببر: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ [۱۳] می‌شود «شق الارض» اطاعت می‌کند. همین دریایی که ﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً﴾، همین دریا می‌گوید چشم! اگر دریاست می‌گوید چشم! اگر زمین است می‌گوید چشم! اگر چیزهای دیگر است می‌گویند چشم! معلوم می‌شود می‌فهمند. پس به اذن خدا حادثه‌ای برای کسی پیش می‌آید. قسمت ۵/تغابن/تسنیم

هر چه در آسمان و زمین هستند اهل آگاهی هستند، خدا را می‌شناسند، نیاز خود را می‌شناسند، نیاز خود را فقط از خدا می‌خواهند و خدا را تسبیح و حمد می‌کنند. این امور هفت هشت‌گانه را این آیه تسبیح به همراه دارد. «تسبیح»؛ یعنی تنزیه از نقص. در سوره «اسراء» دارد که ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [۴] چرا همه موجودات این دو اصل را درباره خدا دارند؟ یکی اینکه مسبح هستند؛ دیگر اینکه حامد. تسبیح دارند چرا؟ تحمید دارند چرا؟ ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، نه «يُسَبِّحُ وَ يَحْمَدُهُ» این طور نیست؛ ﴿يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾؛ یعنی این تسبیحش در آغوش حمد است و آن حمد در دامنه این تسبیح است، چرا؟ برای اینکه هر موجودی نقص خودش را درک می‌کند، این یک؛ و نقص خود را با موجود ناقص دیگر تأمین نمی‌کند، نقص خود را با موجودی تأمین می‌کند که هم نقص او را بداند و هم توان رفع نقص این را داشته باشد، این دو.

یک بیان نورانی از امام سجاد(سلام الله علیه) هست در صحیفه سجادیه که «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ» [۵] ببینید در هیچ گوشه عالم هیچ موجودی به غیر خدا مراجعه نمی‌کند، چرا؟ چون نیاز خود را می‌داند، اولاً؛ و درک می‌کند کسی هست که نیاز او را بداند و بتواند رفع کند و منت نگذارد، ثانیاً و آن خداست، ثالثاً. هیچ موجودی به غیر خدا مراجعه نمی‌کند، ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، چرا او را تسبیح می‌کند؟ برای اینکه می‌داند او بی‌نیاز است. اگر نداند او بی‌نیاز است که به او مراجعه نمی‌کند. اگر خیال

بکند که او فقیر است یا نداند که او نیازمند است یا بی‌نیاز، به او مراجعه نمی‌کند. نیازمند به بی‌نیاز مراجعه می‌کند، این قانون حاکم بر کلّ نظام است و اگر کسی از این قانون کلی فاصله بگیرد سفیه است. فرمود: «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ»، برای اینکه او هم مثل شما محتاج است و در نظام هستی سفاهت و بی‌خردی نیست. هیچ موجودی سفیه نیست؛ منتها می‌فرماید شما تسبیح اینها را درک نمی‌کنید و گرنه همه می‌دانند که ناقص هستند، یک؛ و کسی هست که از نقص اینها باخبر است، دو؛ و توان رفع نقص دارد، سه؛ و این کار را انجام می‌دهد، چهار؛ به او مراجعه می‌کنند، پنج؛ او را مسبّحانه معبود خود می‌دانند و بعد از دریافت نعمت، از او حق‌شناسی می‌کنند به نام حمد، شش؛ ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾.

پس در نظام هستی، سفاهت نیست فقط انسان است که سفیهانه به غیر خدا مراجعه می‌کند. می‌گوید این زبان را که یک زبان هستی‌شناسی است شما نمی‌دانید. ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾، فقاقت آن فهم ظریف است. فرمود شما درک نمی‌کنید.

بنابراین هیچ حیوانی به غیر خدا مراجعه نمی‌کند. هیچ حجر و مدری به غیر خدا مراجعه نمی‌کند، چرا؟ چون می‌گوید من باید به کسی مراجعه کنم که نیاز مرا بداند، بتواند و انجام بدهد و منت هم بر ما نگذارد و آن خداست. چرا او را تسبیح می‌کنند؟ برای اینکه او اگر محتاج باشد که توان حلّ اشکال‌ها را ندارد. چرا او را حمد می‌کنند؟ برای اینکه مشکل اینها را او حلّ می‌کند. چرا تسبیحشان در آغوش حمد است؟ برای اینکه بعد از آن تسبیح مشکل آنها را همین «مسبّح له» انجام داد، او را حمد می‌کنند. نه اینکه تسبیح دست بگیرند و ذکر بگویند. نه، مشکل آنها را حل کرده، هر روز می‌دانند که مشکل آنها را او حلّ می‌کند هر روز هم او را حمد می‌کنند.

ببینید این کریمه‌ای که در سوره مبارکه «الرحمن» گذشت، یک آیه است، صدر و ذیل آن مربوط به سؤال و جواب است: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾، [۶] چرا؟ ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، این «یوم» به معنی شبانه‌روز نیست، یک؛ به معنای روز در مقابل شب هم نیست، دو. «یوم»؛ یعنی ظهور. هر لحظه خدا فیض جدید دارد، چرا؟ چون هر لحظه سؤال است. ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾، چرا؟ چون ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. مگر سؤال تمام شدنی است؟ اگر هر لحظه سؤال هست، هر لحظه باید جواب باشد.

پس ما در عالم سفیه نداریم. همه خدا را می‌شناسند و درباره او کار می‌کنند و درباره او حمد می‌کنند. این انسان است که برخلاف جهت دارد شنا می‌کند. فرمود: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، آسمان و اهل آسمان، زمین و اهل زمین، ﴿لَهُ الْمُلْكُ﴾؛ سلطنت مختصّ اوست. او هم ملک «یوم الدین» است هم مالک «یوم الدین» است. هم ملک دارد، هم ملک دارد و نفوذ دارد. ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ﴾، این هم حصر است که حمد مختصّ به اوست. چرا حمد مختصّ اوست؟ برای اینکه کارها را او دارد انجام می‌دهد.

مشکل را او دارد حلّ می‌کند. اگر ما از دیگران حق‌شناسی می‌کنیم، این روایتی که مرحوم صاحب *وسائل* هم در بحث جهاد نقل کرده جهاد نفس، از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»، [7] مخلوق «بما أنه مخلوق» فیض خالق را دارد نشان می‌دهد. اگر کسی نسبت به ما احسان کرد، ادب اجتماعی اقتضا می‌کند که از او حق‌شناسی بکنیم؛ اما او را به عنوان مخلوق بدانیم نه به عنوان یک مصدرِ اصیل. «من لم يشكر المخلوق بما أنه مخلوق لم يشكر الخالق».

اینجا فرمود پس منزّه از هر نقص است، یک؛ محمود مطلق است، دو؛ قادر بیکران است، سه. اینها را برای چه ذکر می‌کند؟ برای اینکه کسی نگوید که انسانی که مرده است و خاک شده، چگونه دوباره زنده می‌شود! تا بفرماید وقتی اولّ خدای سبحان اینها را ایجاد کرد، اینها که چیزی نبودند. آفرینش بعد از مرگ آسان‌تر از آفرینش قبل از مرگ است؛ منتها این را به زبان ما می‌فرماید که ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ [8] اما فوراً برای آن مسائل توحیدی تدارک می‌کند: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾، [9] فرمود این را ما برای فهم بشر می‌گوییم که اعاده آسان‌تر از ابتداست، برای اینکه اولّ هیچ چیزی نبود نه روح بود نه بدن، ما هر دو را آفریدیم. حالا که روح موجود است از بین نمی‌رود، بدن هم که متفرق شده است چیزی از بین نرفته است. اینکه می‌فرماید: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ یعنی این را ما به زبان بشر داریم می‌گوییم؛ وگرنه ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾. فرض ندارد که ما بگوییم فلان کار برای خدا آسان است فلان کار آسان‌تر! این اصلاً فرض ندارد، چرا؟ برای اینکه او با اعضا و جوارح که کار نمی‌کند. این بیان نورانی حضرت امیر در نهج همین است: «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ» [10] اگر فاعلی با حرکت و تلاش و ابزار و کوشش کار بکند، بعضی از کارها برای او آسان است بعضی آسان‌تر، بعضی از کارها برای او سخت است بعضی از کارها سخت‌تر. اما کسی که با اراده کار می‌کند الآن شما تصور کنید اراده کنید یک قطره آب در ذهنتان ترسیم کنید، بعد اقیانوس آرام را هم ترسیم کنید، هر دو یکسان است. تصور اقیانوس با تصور یک قطره یکسان است خدا با اراده «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»، این با اراده کار می‌کند، نه با ابزار؛ لذا خستگی فرض ندارد. قسمت 1/ تغابن/تسنیم

همه عالم مطیع است

اما آن عنصر اولّ که جهان را معرفی می‌کند می‌فرماید هیچ کافری در نظام هستی نیست؛ یعنی آسمان کافر نیست، زمین کافر نیست، فضا کافر نیست. هیچ ستاره‌ای کافر نیست، هیچ سنگی، هیچ جمادی، هیچ حجری، هیچ شجری کافر نیست. همه موجودات تسبیح‌گوی حق هستند. ادارک دارند، خدا را می‌شناسند. نیازهای خود را با خدا در میان می‌گذارند و او را منزّه از هر نقص می‌دانند، زیرا معنای تسبیح این است که این موجود به نقص خود پی می‌برد، یک؛ و می‌باید که این نقص قابل علاج است، دو؛ و می‌فهمد تنها کسی که این نقص را برطرف می‌کند کیست، سه؛ و این نقص‌ها را با استمداد او برطرف می‌کند، چهار؛ او را می‌ستاید و قدرشناسی می‌کند، پنج. این کار تسبیح است. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، هیچ سنگی کافر نیست، هیچ شجری کافر نیست، همه

تسبیح گوی او هستند. کفر در تکوین اصلاً راه ندارد. صدر و ذیل ایمان است. نشانه اش همین است که گاهی ذات اقدس الهی اجازه می‌دهد انبیا و اولیا(علیهم السلام) این حرف‌ها را به زبان می‌آورند، گاهی سنگریزه به دست یک کافر تسبیح می‌کند. خدا مرحوم میرداماد(رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند! این گونه از حکما فرمایش آنها این است که معجزه پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) این نبود که سنگریزه را گویا کرد، معجزه حضرت این بود که پرده از گوش ابوجهل برداشت تا صدای سنگریزه را بشنود؛ و گرنه دائماً آنها تسبیح گوی حق‌اند. این مسبّحات یکی دو تا آیه نیست، اسلام اشیاء، سجده اشیاء، تسبیح اشیاء، تحمید اشیاء، طوع و اطاعت اشیاء، این پنج طایفه آیات در قرآن کریم است که ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱] ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲] ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۳] ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [۴] ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِ يَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [۵] نه «طائِعین». ما به این دو؛ یعنی آسمان و زمین گفتیم بیاید! اینها گفتند ما با همه موجودات می‌آییم. نگفتند «أتینا طائِعین» مخاطب تشبیه است، ولی در جواب جمع است؛ ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛ یعنی ما با همه موجودات می‌آییم.

قسمت ۱/جمعه/تسنیم

- در بینش اسلامی، تمام هستی دارای شعور است و همه به تسبیح خداوند مشغولند. سَبَّحَ لِلَّهِ مِ ...

۲- کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی‌نهایت و حکمت بی‌نظیر باشد. «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

تفسیر نور - محسن قرائتی / صف / قسمت ۱

قبل از این تسبیح سراسر جهان هستی را ذکر فرمود که خدا نیازی به کار شما ندارد، کلّ نظام، برده و بنده خدا هستند؛ ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ قبلاً هم به عرض شما رسید که این پنج طایفه نشان می‌دهد که چیزی در عالم نیست که سجده نکند. این تسبیحات گاهی به صورت فعل ماضی، گاهی به صورت فعل مضارع، گاهی به صورت امر، گاهی به صورت مصدر؛ ﴿سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [۸] ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ﴾، ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾ [۹] ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى﴾ [۱۰] می‌بینید مصدر هست، فعل ماضی هست، فعل مضارع هست، فعل امر هست، به کلّ نظام اسناد می‌دهد که چیزی در عالم نیست که مسبّح حق نباشد؛ این برای تسبیح حق. سجده هم همین طور است: ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۱] اسلام هم همین طور است، ﴿أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۲] تسبیح هم همین طور است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ﴾ [۱۳] تحمید هم همین طور است: ﴿بِحَمْدِهِ﴾ [۱۴] چیزی در عالم نیست که ساجد و مسلم - مسلم یعنی منقاد - مسبّح و حامد و ساجد نباشد، کلّ نظام همین طور است؛ به ما می‌فرماید شما با

این نظام حرکت کنید. اگر بخواهید از نظام خیر ببینید، نظام هم به شما خیر برساند، این تعامل را داشته باشید، از نظام هستی جدا نباشید: ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. قسمت ۱/صف / تسنیم

اینجا هم سخن از خشیت الهی است، خشیت با شعور همراه است و نشانه آن است که کوهها هم اهل شعوراند و برای اثبات شعور کوه و سلسله جبال و مانند آن، چند دلیل می‌توان اقامه کرد دلیل اول همان شعور عمومی است که خدا برای هر موجودی ثابت می‌کند که ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۳] ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۴] ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۵] ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾ [۶] که این چند طایفه قبلاً هم بحث شد. این چهار پنج طایفه آیات در قرآن کریم به خوبی دلالت می‌کند بر سرایت شعور عمومی.

درباره خصوص کوهها، همان آیاتی که در سوره مبارکه «صاد» و مانند آن آمده است که خدا به کوهها دستور می‌دهد که با داوود همونا باشند، نشانه آن است که آنها هم درکی دارند تسییحی دارند؛ آیه این است که ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [۷] و همچنین در بحثهای دیگر فرمود: ﴿يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ﴾ [۸] اینکه فرمود ما کوهها را مسخر داوود کردیم که صبح و شام همراه او تسییح می‌کنند، مثل نماز جماعتی که مأمومین به امامشان اقتدا می‌کنند، سلسله جبال به داوود (سلام الله علیه) اقتدا می‌کردند؛ ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ و همچنین ﴿يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ﴾؛ این «أوب» یعنی رجوع، «تعویب» آن شدت رجوع و کثرت رجوع است و اگر کسی چندین بار به خدای سبحان رجوع کند می‌شود «أواب»، «أواب»؛ یعنی کسی که پرجوع باشد، «أب»؛ یعنی «رجع»؛ «مأب» یعنی مرجع، آن کسی که اهل رجوع مکرر است به او می‌گویند «أواب»؛ ﴿يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ﴾. پس نشانه آن است که کوهها این شعور را دارند.

مطلب بعدی آن است که قرآن تعبیری درباره عظمت انسانها نسبت به موجودات دیگر نظیر آسمانها و زمین و سلسله جبال دارد تعبیر دیگری که مقابل این تعبیر است دارد؛ گاهی به عده‌ای خطاب می‌کند که شما بزرگ‌تر هستید یا آسمان؟ آسمان از شما بزرگ‌تر است؛ ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ [۹] این دو طایفه آیات در قرآن کریم مقابل هم هستند. یک سلسله آیاتی است که می‌گوید از انسان کاری برمی‌آید که از آسمانها ساخته نیست چه رسد به زمین و سلسله جبال ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾ [۱۰] و آیاتی مشابه این. پس این طایفه از آیات دلالت می‌کند بر اینکه از انسان کاری ساخته است که از آسمانها و زمین و سلسله جبال ساخته نیست؛ قهراً انسان بزرگ‌تر از آسمانها و زمین خواهد بود.

طایفه دیگر آیتی است که می‌فرماید آسمانها از شما بزرگ‌ترند، زمین از شما مهم‌تر است، کوه‌ها از شما سنگین‌تر و وزین‌تر هستند؛ این دو طایفه جمعشان چگونه خواهد بود؟ در نصایح لقمان آمده است که به فرزندش می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [۱۱] هرچه گردن‌فرازی بکنی به هر حال قدرت نداری که زمین را بشکافی و به رفعت کوه‌ها برسی. در آیه ۵۷ سوره مبارکه «مؤمن» که همان سوره «غافر» است این‌چنین آمده است که: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگ‌تر است، اکثری نمی‌دانند. اگر آسمانها و زمین اکبر از مردم است و انسانها اصغر از آسمانها و زمین‌اند، چرا از آسمانها حمل بار امانت بر نیامده است و همچنین در سوره مبارکه «نازعات» آیه بیست و هفتم می‌فرماید: ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا \* رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا \* وَ أَعْطَشَ لَبِئَهَا وَ أَخْرَجَ ضَحَاهَا﴾ [۱۲] پس این طایفه از آیات می‌فرماید آسمانها و زمین از انسانها بزرگ‌ترند، آن طایفه از آیات می‌فرماید از انسان کاری ساخته است که از آسمانها و زمین ساخته نیست؛ راه جمع آن این است که انسان اگر منهای آن روح و دین و عقل حساب بشود؛ یعنی همین بدن مادی باشد، چه اینکه کافر خود را همین بدن مادی می‌پندارد، منافق خود را همین بدن مادی می‌پندارد و می‌گوید ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا﴾ [۱۳] و می‌گوید ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [۱۴] با همین بینش محدود مادی در برابر وحی می‌ایستد؛ پس این انسان منهای عقل است. انسان منهای عقل می‌شود جرم مادی؛ قهراً زمین از او بزرگ‌تر است کوه از او بزرگ‌تر است آسمان از او بزرگ‌تر است و مانند آن؛ لذا لقمان و امثال لقمان در نصایحشان می‌فرمایند: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛ تو این‌گونه که متبخرانه و مختالانه حرکت می‌کنی که نمی‌توانی زمین را بشکافی، نمی‌توانی به فراز و گردن‌فرازی کوه‌ها برسی؛ خدا هم می‌فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾، خدا هم می‌فرماید: ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ و این انسان است که بار امانت حمل نمی‌کند؛ این همان است که «مثل الذين حملوا القرآن ثم لم يحملوها»، «مثل الذين حملوا الإنجيل ثم لم يحملوها»، همان است که ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا﴾ [۱۵] اگر کسی زیر بار وحی نرود، مثل او ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ [۱۶] حمار هرگز از آسمانها بالاتر نیست، خلقت حمار هرگز از سلسله جبال و زمین بالاتر نیست. اینکه وحی بر او نازل شد و او ﴿نَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ [۱۷] این انسان منهای عقل هرگز از آسمانها بالاتر نیست؛ اما آن انسانی که وحی را می‌پذیرد و می‌فهمد و عمل می‌کند این یقیناً از آسمانها بالاتر است. قسمت ۲۲/حشر/تسنیم

جهان آینه ای جلوه گراست

کلّ جهان آینه است فقط سازنده خود را نشان می‌دهد، غیر او را نشان نمی‌دهد؛ لذا این پنج طایفه از آیات درباره همین‌هاست. یک طایفه آیات دارد که همه مُسلم هستند: ﴿أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۴] طایفه دوم آیتی است که همه ساجد هستند: ﴿لِلَّهِ

يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿١٥﴾. طایفه سوم آیاتی است که همه مسبح هستند: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ﴾ [١٦] طایفه چهارم این است که این تسبیحشان با تحمید همراه است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾. طایفه پنجم آیاتی است که همه می‌گویند ما بنده ایم، امیدیم، خدا می‌فرماید ما به زمین و آسمان و به این دو تا که تشبیه هستند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِي﴾ [١٧] که تشبیه هستند. ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتْ﴾، اینها تشبیه هستند. ﴿قَالَتْنا أَتَيْنَا طائِعِينَ﴾؛ ما به آسمان و زمین گفتیم بیایید، اینها گفتند ما با همه موجودات در خدمت هستیم. این می‌شود «طائع». این طایفه پنجم است. قسمت ٣/قیامت/تسنیم

قرآن هم برای اصطلاح خود یک آینه دارد. ما در عرف به چه چیزی می‌گوییم آینه؟ به این شیشه‌ای که پشت آن جیوه است و قابی دارد و طول و عرض و قطری دارد و خرید و فروش می‌شود، به آن می‌گوییم مرآت، چون آلت دیدن آن صورت است و قرآن به این شیشه‌ای که پشت آن جیوه است و قطری دارد، نمی‌گوید آینه! به این نمی‌گوید مرآت! به آن صورتی که در آینه است به آن می‌گوید مرآت، برای اینکه آن صورت خدا را نشان می‌دهد. یک آینه ویژه‌ای است، یک آینه فقط سازنده خود را نشان می‌دهد. ما چنین آینه‌ای در عالم سراغ نداریم که فقط سازنده خود را نشان بدهد. فرمود کلّ صحنه ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ \* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [١٩] تاریکی شب آینه من است: ﴿وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [٢٠] شما چه کار دارید شب تاریک است، این تاریکی مرا نشان می‌دهد. این نظم ریاضی دقیق لیل و نهار، آفریدگارش را نشان می‌دهد: ﴿وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ﴾، این یک آیت تاریک است، آن یک آیت روشن است، هر دو نزد من روشن است، هر دو مرا نشان می‌دهند و یک آینه ویژه‌ای هم هستند که فقط سازنده خودشان را نشان می‌دهند. اگر کسی به این آینه قسم بخورد به دلیل دارد قسم می‌خورد؛ منتها او که نمی‌بیند، نمی‌بیند! او این شیشه را می‌بیند، جیوه را می‌بیند، قطر را می‌بیند، خرید و فروش هم می‌کند. فرمود ما غیر از آینه چیزی در عالم خلق نکردیم. هیچ چیزی نیست که آیت نباشد، چون قبلاً هم این قضایای پنج‌گانه مشخص شد؛ یک: آیت بودن اعتباری نیست. الآن پرچم هر مملکتی آیت و علامت استقلال آن مملکت است براساس قرارداد. این پارچه وقتی در مغازه است علامت نیست، وقتی که با یک چوب در بالای و جایی نصب شده، برای این مملکت بود، علامت این مملکت است، پس یک امر اعتباری است. آیت بودن اشیا اعتباری نیست، یک؛ تکوینی است و حقیقی است. حالا که حقیقی است در بین قضایای چهارتای مانده، از سنخ عرض مفارق نیست که ما بگوییم «الهواء حارٌّ، الماء حارٌّ» که عرض مفارق باشد که زمین، آسمان، شب، روز گاهی آیت حق باشد، گاهی نباشد! عرض مفارق نیست، دو. عرض لازم هم نظیر زوجیت اربعه نیست، زیرا زوجیت گرچه لازم اربعه است؛ ولی در حریم اربعه نیست، لازم از ملزوم جداست. سه؛ ذاتی باب ماهیت، نظیر ناطقیت برای انسان نیست، که آیت بودن، ذاتی زمین باشد آن طوری که ناطقیت ذاتی انسان است، برای اینکه به ماهیت برمی‌گردد و ماهیت اصل نیست،



اصل آن هویت و هستی است که از خدا صادر می‌شود. پنج؛ پنج یعنی پنج! آیت بودن، هستی هر چیزی است؛ یعنی تمام هویت زمین می‌گوید خدا. آن وقت اگر کسی نبیند، فرمود مشکل زمین نیست، این آینه است، مرا نشان می‌دهد: ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [۲۱] حالا کور نمی‌بیند، نمی‌بیند! و در قیامت هم کور محشور می‌شود. این‌طور نیست که علم دینی معنایش این باشد که ما چیزی را از خارج بیاوریم به زمین و زمان بچسبانیم. زمین می‌گوید خدا، آسمان می‌گوید خدا. چطور در روز آخر بحث تمام حرف‌ها و گزارش‌ها را زمین می‌دهد: ﴿تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا \* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ [۲۲] اگر این آینه نباشد، نفهمد، فردا چگونه زمین گزارش می‌دهد؟ چه کسی گزارش می‌دهد؟ این زمین حی است، ناطق است، رؤیا دارد، می‌فهمد. اینکه در روایات ما هست که مسجد از همسایه‌ها شکایت می‌کند، نسبت به عده‌ای شفاعت می‌کند، چه کسی آمده؟ چه کسی نیامده؟ چه کسی می‌آید؟ چه کسی نمی‌آید؟ [۲۳] معلوم می‌شود می‌فهمد. اگر امروز نفهمد که فردا شهادت نمی‌دهد. این را همه شما مستحضرید که شهادت دو مرحله دارد: شهادت در محکمه مقام اداست، هر ادایی مسبوق به تحمّل است. این شاهد باید در متن حادثه باشد، ببیند، ضبط کند بدون فراموشی تا در محکمه ادا کند. اگر این زمین نفهمد که چه کسی آمده و چه کسی نیامده، آن وقت چگونه می‌تواند شکایت کند یا شفاعت کند؟ قسمت ۹/حاقه/تسنیم

#### عالم زیبا آفریده شده

این عالم را زیبا آفرید که از این زیباتر ممکن نیست. هم فرمود در «کان تامه»: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۴] هم درباره «کان ناقصه» فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۵] هم در سوره «طه» فرمود: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۶] هر چه لازمه کمال یک موجود بود - درخت از این زیباتر ممکن نیست، فلان بوته از این زیباتر ممکن نیست، این بوته اگر بخواهد ثمر ببخشد - همه اینها را باید داشته باشد و خدا به او داد. حالا علل و عواملی گاهی سرما می‌زند، باید درمان کرد، وگرنه ساختار خلقت این پشه، این حیوان، آن انسان، آن سیاه‌چال آسمان هر چه باشد، به زیباترین وجه است: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾! این نظام داخلی است؛ لذا فرمود سراسر جهان زیباست: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ است، درباره خصوص انسان فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [۷] است و از این زیباتر ممکن نیست!

برهان عقلی هم همین را تأیید می‌کند، برای اینکه اگر زیباتر از این ممکن بود، منظور زیبایی وجودی است؛ یعنی حکمت نظری، یعنی زیبایی بود و نبود، نه زیبایی باید و نباید! یک وقت ما می‌گوییم یوسف(سلام الله علیه) زیباست؛ یعنی زیبایی باید و نباید، زیبای ظاهری حسّی دارد. یک وقت می‌گوییم زیباست، می‌گوییم علم زیباست، عدل زیباست، عقل زیباست. در حکمت نظری وقتی می‌گویند زیبا، یعنی کمال. در حکمت عملی وقتی می‌گویند زیبا در برابر صورت‌های دیگر، آن آهنگ زیباست، آن آهنگ زیبا نیست، از این قبیل

است. در ساختار بود و نبود عالمی از این زیباتر ممکن نبود. برهان عقلی‌اش هم این بود که اگر زیباتر از این، یعنی بهتر از این ممکن بود، این مقدم و خدا نساخته بود، تالی؛ «إِذَا لِلْجَهْلِ» است، «أَوْ لِلْعِزِّ» است، «أَوْ لِلْبُخْلِ»؛ «و التالی باسره مستحیل فالمقدم مثله»، پس از این زیباتر ممکن نیست. جزوع بودن، منوع بودن، اینها نقص است، مذمت است، اینها هرگز به خلقت بر نمی‌گردد. قسمت

۹/معارج/تسنیم

## مشارق و مغارب

فرمود: ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾، به شرق و غرب و طلوع و غروب قسم نخورد که کار قمر و شمس یا حرکت زمین دور شمس باشد، به خود مشرق و مغرب که خدا آفریدگار آنهاست، سوگند یاد کرده است. در قرآن کریم گاهی سخن از مشرق و مغرب است که ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، [۴۴] گاهی «مشرقین و مغربین» است که متساوی است، آن روزی که «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» [۴۵] آن روزها سالی دو روز است، دو تا مشرق داریم، دو تا مغرب داریم. گاهی به لحاظ کروی بودن زمین که هر لحظه یک گوشه مشرق است، یک گوشه مغرب: ﴿مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا﴾، [۴۶] داریم. گاهی جمع‌بندی نهایی است، می‌فرماید: ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ [۴۷] ما اصلاً مغرب نداریم، مغرب یک امر نسبی است. چیزی به نام غروب نداریم، چیزی به نام مغرب نداریم. این شمس مرتب در حرکت است. اینجا که حرکت است، طلوع است. آنجا حرکت است، طلوع است. نبود شمس از جایی ما غروب انتزاع می‌کنیم و الا چیزی به نام غروب در عالم نیست. این است که در سوره مبارکه «صافات» وقتی جمع‌بندی نهایی شروع شده، می‌فرماید این ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ است. در سوره مبارکه «صافات» این است: ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾، ما اصلاً مغرب نداریم. چیزی به نام غروب و مغرب و یک امر وجودی باشد، ما نداریم. این شمس مرتب حرکت می‌کند، مرتب در طلوع است، مرتب در طلوع است، آن جایی را که رها کرده، تاریک می‌شود ما می‌گوییم مغرب، وگرنه چیزی باشد به نام غروب و غارب و مغرب و اینها نیست.

در سوره مبارکه «فرقان» هم فرمود شما این سایه را نگاه کنید، خیلی از مسائل ریاضی با سایه حل می‌شود. در فقه ما هم هست که اگر سایه مثلاً دو هفتم آن شاخص برسد؛ مثلاً وقت نماز است یا وقت فضیلت است، بحث‌های فقهی ما هم روی این ظل است، بحث‌های ریاضی هم که «الی ما شاء الله» روی ظل است، بحث‌های نجومی؛ اما چیزی به نام سایه ما نداریم. در سوره مبارکه «فرقان» فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾، [۴۸] آفتاب دلیل سایه است، نه سایه دلیل آفتاب. الآن ما برای اینکه بفهمیم ظهر شد یا نه، می‌گویند اگر سایه به طرف ابروی راست آمد یا ابروی چپ آمد یا سایه شاخص این طرف آمد، سایه شاخص آن طرف رفت، مثلاً ظهر است. از راه سایه می‌فهمیم، این دلیل فعل است که از فعل به فاعل پی می‌بریم، چون برگشت سایه برمی‌گردد، نه چون سایه برمی‌گردد آن برمی‌گردد. یک یعنی یک! سایه حرکت نمی‌کند. وقتی آن بالاست، در برابر این است، این شاخص پشتش تاریک است. وقتی شمس

حرکت کرد، یک سایه جدید پیدا می‌شود نه اینکه این سایه رفته آنجا! ما خیال می‌کنیم سایه حرکت کرده است. سایه که حرکت نمی‌کند، وقتی این آفتاب در برابر این شاخص هست، پشت این شاخص تاریک است. وقتی آفتاب این طرف رفت، آن قسمتش که حالا آفتاب نیست، می‌شود تاریک. نه اینکه آن سایه از آنجا و پشت سر حرکت کرده رفته جای دیگر. لذا فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾، آفتاب دلیل است.

بنابراین ما چیزی در عالم به نام مغرب نداریم. وجود خارجی ندارد، این یک امر نسبی است؛ لذا در سوره مبارکه «صافات» که جمع‌بندی کرده فرمود، نه سخن از مغرب است، نه سخن از مغربین است، نه سخن از مغارب؛ ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ این درباره شمس و قمر هست، درباره کل فیض الهی هم همین‌طور است. قسمت ۹/ معارج

### محیط آسمان و زمین

در جریان آسمان‌ها هم ببینید این آسمان‌های هفت‌گانه را او آفرید، قمر در بین اینها را او آفرید، شمس در بین اینها را او آفرید. آسمان‌های هفت‌گانه، یعنی سه امر است که اینها با هم مخلوط شد، دو امرش امر طبیعی است، یک امرش امر ریاضی است. این فضا یک امر طبیعی است و یک موجود مادی است. اجرام سماوی یک موجود طبیعی و موجود مادی هستند که اینها را در طبیعات گذشته بحث می‌کردند؛ اما حرکت اینها در مدار این یک امر ریاضی است نه امر طبیعی، یعنی متحرک امر طبیعی است، مسافت امر طبیعی است؛ اما فلکی باشد، جرمی باشد، سخنی داشته باشد، قطری داشته باشد که این قمر در این فلک حرکت کند، چنین چیزی نیست.

در دیرزمان، اقدمین مسئله حرکت، یعنی حرکت، نه مسئله فضا، یک؛ نه مسئله اجرام، دو؛ اینها طبیعی هستند در طبیعات سابق بحث می‌شد؛ اما حرکت یک امر ریاضی بود، در فنّ ریاضی بحث می‌کردند. ما چیزی به نام فلک که پوست پیازی باشد، نداشتیم که جرمی باشد کروی و این شمس یا قمر در سخّن و در قطر این حرکت بکنند. قبلاً مدار را ترسیم می‌کردند، دایره ترسیم می‌کردند، کم‌کم این دایره شده گره، کم‌کم شده فلک، شده افلاک، بعد کم‌کم مسئله خرق و التیام مطرح شد و شبهات دیگر مطرح شد.

غرض این است که فضا یک امر مادی است در طبیعات سابق و لاحق بحث می‌شود. اجرام سماوی شمس و قمر و سیاه‌چاله‌ها و ستاره‌ها اجرام مادی هستند، سابق و لاحق در طبیعات بحث می‌شد؛ اما مدار حرکت یک امر ریاضی بود؛ یعنی ما فلک نداشتیم. سابقاً به صورت دایره رسم می‌کردند، کم‌کم این دایره شده کره، و گرنه اقدمین سخن فلک به معنای جرم، به معنای جسم نبود. مداری رسم می‌کردند که این قمر در این مدار حرکت می‌کند، شمس در این مدار حرکت می‌کند، فلان زهره در این مدار حرکت می‌کند و مانند

آن، این از دیرزمان بود. قسمت ۴/ نوح/ تسنیم

اگر کسی در دار کفر به سر برد و نتوانست شعائر دینی یعنی مراسم مذهبی خود را آنجا اجرا کند بر او هجرت واجب است، الیوم هم هجرت واجب است. این چنین نیست که اگر او بمیرد معذور باشد، بگوید من در کشور کفر زندگی می‌کردم و انجام مراسم مذهبی مفدورم نبود به این گروه می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَأَسِعَةً﴾ این در حال مرگ فشار می‌بیند فرشته‌ها او را محکم می‌زنند فشار می‌بیند این می‌گوید من در کشور کفر بودم نمی‌توانستم مراسم را انجام بدهم آنها می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَأَسِعَةً﴾؛ مگر سرزمین خدا واسع نبود نمی‌توانستی هجرت کنی؟ الآن هم کسی در کشور کفر به سر می‌برد به بهانه اینکه اینجا ذبیحه حلال نیست، اینجا نمی‌شود نماز خواند، اینجا نمی‌شود قبله را تشخیص داد و امثال آن الآن هم بر او هجرت واجب است. این طور نیست که هجرت همان در صدر اسلام باشد و این گروه که هجرت مقدور آنها هست و هجرت نکردند در هنگام مرگ فشار می‌بینند، فضلاً از بعد از مرگ و فرشته‌ها به آنها می‌گویند چرا هجرت نکردید؟ آنها می‌گویند: ﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾؛ [۷] ما مقدورمان نبود در تحت فشار هیئت حاکمه بودیم، فرشته‌ها می‌گویند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَأَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾؛ زمین خدا که وسیع بود می‌توانستید هجرت کنید چرا هجرت نکردید؟ غرض آن است که هجرت تا دار کفر هست هجرت هست؛ منتها هجرتی که در صدر اسلام آن فضیلت ممتازه را داشت بعداً آن فضیلت را ندارد و دلیل آن هم همان آیه ده سوره مبارکه «حدید» است گرچه آن آیه ده سوره «حدید» درباره هجرت نیست درباره اصل قتال و انفاق است اما حکم آن این قسمت را هم می‌گیرد.

آنها که مهاجرین در صدر اسلام بودند آنها را قرآن خیلی به عظمت یاد می‌کند، چه اینکه انصار صدر اسلام را هم قرآن به عظمت یاد می‌کند، چه اینکه پیوسته‌های اینها را هم به عظمت یاد می‌کند. این سه آیه پشت سر هم درباره گرامیداشت این سه گروه است: مهاجرین و انصار و پیروان اینها، فضایل این سه گروه را در پشت سر هم ذکر می‌کند. درباره مهاجرین فرمود: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ \* وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که این درباره انصار است. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [۸] که درباره تابعین است این سه آیه مربوط به این سه طایفه است و همان اختلاف عمیق بین سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) و سایر مفسرین هست آنها همه اینها را یعنی خصوص ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ را که بدل گرفتند، این ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ را استیناف می‌گیرند، ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ را هم باز استیناف می‌گیرند ایشان نظیر ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ این «واو» را عطف می‌داند و بیان مصرف «فی سبیل الله» می‌داند، [۹] می‌فرماید این فیء که یکی از سهامش باید «فی سبیل الله» مصرف بشود، «فی سبیل الله» عبارت از مهاجری هستند که خصوصیات آنها این است، انصاری هستند که اوصاف آنها این است، تابعینی هستند که وصف آنها این است.

درباره مهاجرین مقداری از آن اوصاف را خدا بیان فرمود، درباره انصار فرمود: ﴿وَالَّذِينَ﴾ آنها می‌گویند «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ استیناف است، ایشان می‌فرمایند «واو» آن عطف است؛ یعنی ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ و ﴿الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ آنها استدلال می‌کنند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان فیه بنی نضیر چیزی به انصار نداد فقط به دو، سه نفر داد، معلوم می‌شود که آن مال فقط برای مهاجرین است. ایشان می‌فرمایند همین روایتی که شما نقل می‌کنید دلیل بر عطف است، برای اینکه شما می‌گویید در روایت آمده است که فقط به سه نفر داد پس می‌شود داد، چون بسط واجب نیست هم برای انصار است هم برای مهاجر؛ منتها مهاجر نیازمندتر بودند رسول خدا به آنها بیشتر داد، انصار کمتر نیازمند بودند به آنها نداد یا به سه نفر از آنها داد. همین روایتی که شما نقل می‌کنید همین دلیل است بر اینکه این عطف است؛ یعنی می‌شود هم به مهاجر داد هم به انصار، برای اینکه در خود این تاریخ و روایت آمده است که حضرت به سه تا انصاری داد. قسمت ۱۰/حشر/تسنیم

در سوره مبارکه «انبیاء» آیه سی این بود: ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ أَجْرًا كَثِيرًا مِمَّنْ ظَهَرَ مِنْهُمْ لَمْ يَرِ الْآيَاتِ كَذِبًا وَأُولَئِكَ يَرْجُونَ أَجْرًا كَثِيرًا مِمَّنْ ظَهَرَ مِنْهُمْ لَمْ يَرِ الْآيَاتِ كَذِبًا﴾ یعنی اگر شما آسمان‌شناس باشید، سپهرشناس باشید، تجربه علمی نشان می‌دهد که اینها مجموعاً یک واحد و یک کره بودند. این ستاره زمین نظیر ستاره‌های دیگر کره‌ای است که از این مجموعه جدا شده است. اینها فتق و بسته بودند، ما رتق و باز کردیم؛ یعنی اگر بررسی علمی بکنید به این نتیجه می‌رسید، به رؤیت شما می‌رسد: ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ أَجْرًا كَثِيرًا مِمَّنْ ظَهَرَ مِنْهُمْ لَمْ يَرِ الْآيَاتِ كَذِبًا وَأُولَئِكَ يَرْجُونَ أَجْرًا كَثِيرًا مِمَّنْ ظَهَرَ مِنْهُمْ لَمْ يَرِ الْآيَاتِ كَذِبًا﴾؛ بسته بودند. ﴿فَفَتَقْنَا هُمَا﴾؛ فتق رتق، اینکه می‌گویند رتق و فتق! رتق و فتق! یعنی بسته را باز می‌کنند، ما فتق کردیم: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾.

بعد در این بخش معاد هم می‌فرماید ما کلّ این دو کره را به هم جمع می‌کنیم و می‌کوبیم، وقتی کوبیدیم چیزی دیگر نیست. نه اینکه فتق می‌کنیم و بسته را می‌بندیم. قبلاً آفریدیم، بسته بود، بعد این را باز کردیم تا جای سکونت شما باشد. آب را آفریدیم و مانند آن؛ اما اینها را می‌کوبیم، وقتی کوبیدیم چیزی از آسمان و زمین نمی‌ماند. دوباره آسمان و زمین جدید می‌سازیم، پس یک مرحله رتق است که فتق شده و برای سکونت مردم و زیست مردم. در پایان این دو را به هم جمع می‌کنیم، می‌کوبیم و یک آسمان و زمین دیگر می‌سازیم که این در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که فرمود: ﴿يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ [۱] که این ﴿وَالسَّمَاوَاتُ﴾ نایب فاعل آن «تبدل» است: ﴿يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾، که معنایی هم هست به همراه که در آن سوره گذشت که این انسان چه وقت از زمین زنده می‌شود؟ آیا قبل از تبدیل است؟ همراه با تبدیل است؟ بعد از تبدیل است؟ اگر تبدیل می‌شود، انسان‌ها کجا هستند؟ یا با خود این مجموعه عوض می‌شوند؟ وقتی انسان وارد زمین شد و خاک شد، کلّ زمین تبدیل می‌شود به زمین دیگر، انسان تبدیل می‌شود به انسان دیگر، موجودات آسمانی هم تبدیل می‌شوند به موجودات دیگر، برای اینکه اینها

این میلیاردها بشر ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾؛ [۲] اینها همه‌شان در زمین خاک شدند، این ﴿يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾، وقتی می‌خواهد زمین تبدیل بشود به زمین دیگر، این میلیاردها بشر هم تبدیل می‌شوند به زمین دیگر؛ اما چون هویت هر کسی به روح اوست، وقتی ذات اقدس الهی این ابدان را دوباره زنده کرد و روح هر کسی را به بدن او مرتبط کرد، این می‌شود همان شخص. به هر حال این‌طور نیست که انسان‌ها بیرون بیایند و کلّ زمین تبدیل بشود به زمین دیگر و آسمان تبدیل بشود به آسمان دیگر. در این مجموعه گاهی فتق است و رتق، تا جامعه بتواند زندگی کند، گاهی کلّ این نظام آسمان و زمین تبدیل می‌شود به آسمان و زمین دیگر، به هر حال تبدیل شد. قسمت ۶/حاقه/تسنیم

عده‌ای از شام آمدند خدمت وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کردند که فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ در بعضی از نقل‌ها دارد که خود حضرت جواب داد، در بعضی از نقل‌ها دارد که وجود مبارک امام مجتبیٰ (سلام الله علیه) نشسته بودند، حضرت به این کودکش فرمود تو جواب بده! آنها سؤال کردند که «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»؛ بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ حضرت طبق یک نقل، [۳] وجود مبارک امام مجتبیٰ (سلام الله علیهما) طبق نقل دیگر [۴] فرمودند: «مَدَّ الْأَبْصَرَ وَ دَعَا الْمَظْلُومَ»، یعنی اگر منظور شما آسمان ظاهری است تا چشم می‌بیند، این را که نمی‌شود مساحتی برای آن ذکر کرد، «مَدَّ الْأَبْصَرَ». اگر منظور آسمان باطنی است، آه مظلوم! آه مظلوم به آن آسمانی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾؛ [۵] ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ [۶] به آن آسمان می‌رسد. فرمود: «مَدَّ الْأَبْصَرَ وَ دَعَا الْمَظْلُومَ»، این برهانش مشترک است؛ یعنی اگر کسی مشکلی دارد به هیچ جا متکی نیست. یک وقت مشکل مالی هم داشته باشد؛ به کسب خود، به موجودی بانک خود، به قدرت مزرع و مرتع خود، به هیچ وجه تکیه نکند. این جمله‌های نورانی امام سجاد در صحیفه را بخواند، این جمله هم در نهج‌البلاغه حضرت امیر است هم در صحیفه سجادیه که خدایا آبروی مرا حفظ کن! این دعا مستجاب می‌شود: «اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ»؛ [۷] هم در نهج‌البلاغه جزء ادعیه خاص وجود مبارک حضرت امیر است، هم در صحیفه سجادیه حضرت سجاد: «اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبَدِّلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ»؛ خدایا آبروی مرا حفظ کن! این دعا یقیناً مستجاب می‌شود؛ اما کسی که یک چشمش به کسبش است، یک چشمش به موجودی بانکش است، یک چشمش به مزرعه و مرتعش است، یک چشمش به بچه‌هایش است، به قدرت‌هایش است، به زیر مجموعه‌اش است، این دعای مشترک و مشرکانه کمتر مستجاب می‌شود؛ اما آن دعایی که حضرت امیر دارد در نهج‌البلاغه، همین دعا در صحیفه سجادیه است که خدایا آبروی مرا حفظ کن: «اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبَدِّلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ»! افتار و تقتیر در قبال غناست. حالا لازم نیست عربی باشد، فارسی هم کافی است. هر دعایی که موحدانه باشد، مستجاب است. هم «دَعَا الْمَظْلُومَ»، هم «دَعَا الْمَحْتَاَجَ»، هم «دَعَا

الداعی؛ این بیان نورانی حضرت تمثیل است و نه تعیین، یعنی آن ناله موحدانه به «الله» می‌رسد؛ حالا خواه این علم بخواهد، خواه آبرو بخواهد، خواه مال بخواهد که حیثیت خود را حفظ بکند، این دعای موحدانه را خدا رد نمی‌کند. قسمت ۱۱/حاقه/تسنیم

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ اگر مردم روبه‌راه باشند، نه بی‌راهه بروند، نه راه کسی را ببندند، ما باران به موقع، آب به موقع، تگرگ به موقع، هوای مناسب به موقع می‌فرستیم. برکات آسمان و زمین را نازل می‌کنیم. در بخش‌های استسقاء هم که فرمود: ﴿وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ [۵] البته نماز استسقاء، دعای استسقاء اثر خاص خود را دارد؛ اما فرمود بدون نماز استسقاء، اگر شما اهل احتکار و گران‌فروشی و کم‌فروشی و گناه نباشید، ما به موقع باران فراوان می‌فرستیم برای شما، ﴿وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾. بعد فرمود اگر هم یک وقت باران آمد، ما دیدیم این افراد نالایق هستند، به جای دیگر دستور می‌دهیم ببارد: ﴿نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾ [۶] ما با موجودات زنده کار داریم. آنها ما را می‌شناسند، حوادث ما را می‌بینند، ضبط می‌کنند و به موقع هم شهادت می‌دهند. به هیچ وجه قابل انکار نیست. این ترابط متقابل بین اعمال ما و حوادث را قرآن در اثر هوشیاری اینها تبیین می‌کند، اینها عالم هستند، عاقل هستند، می‌فهمند. اینکه ما اینها را تشبیه می‌کنیم، می‌گوییم «کأن»، این از سنخ «کأن» نیست. ما اگر دلیل قطعی داشته باشیم که اینها اهل ادراک نیستند، نمی‌فهمند، اینها را حمل بر تشبیه می‌کنیم؛ اما آیات دیگر تبیین می‌کند که اینها آگاه هستند. وقتی ذات اقدس الهی به زمین یا به آسمان یا به هر دو دستور می‌دهد: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾ [۷] به زمین و آسمان دارد دستور می‌دهد با میل یا بی‌میل بیاید! ﴿فَقَالَ﴾، به آسمان ﴿لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا﴾ تشبیه است. ﴿قَالَتَا﴾، این آسمان و زمین تشبیه است. ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، نه «طائِعین»! آسمان و زمین گفتند ما با همه موجودات در خدمت هستیم. خودشان تشبیه هستند؛ اما از کلّ و جمع خبر می‌دهد. ما با این موجودات رابطه داریم، با این موجودات سر و کار داریم؛ لذا یک وقت که شهادت بدهند، یک وقت بخواهند بگیرند، یک وقت بخواهند علیه ما قیام بکنند، لشکرکشی بی‌جا لازم نیست، جای دیگر لازم نیست، همان‌جا ما را می‌گیرند. فرمود این آسمان‌ها و این زمین‌ها را ما آگاه و هوشیار قرار دادیم. شما بدانید با جماد سر و کار ندارید با یک موجودات زنده سر و کار دارید، هر کاری که انجام بدهید، آنها می‌دانند و می‌فهمند، آنها در اختیار ما هستند و به اراده ما هم کار انجام می‌دهند.

﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ هست و خدا هفت آسمان را ﴿طِبَاقًا﴾ آفرید. آیا ﴿طِبَاقًا﴾ یعنی «عموداً» یکی بالاتر از دیگری؟ یا «محیطاً» بعضی محیط بر دیگری است؟ به هر حال در قرآن است که هفت آسمان هست. بر اساس حساب‌هایی که دیگران داشتند مثل بطلمیوسی و اینها که برابر آن هیأت قدیم هم حکمای ما بحث کردند هم متکلمین ما هم مفسرین ما هم محدثین ما؛ شما از مرحوم شیخ طوسی گرفته تا بعد همه این آسمان سبعة را برابر هیأت بطلمیوسی معنا می‌کنند. وقتی بحر مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را ملاحظه بکنید این سماوت سبع را برابر هیأت بطلمیوسی معنا می‌کنند. آن روز هم به عرض شما رسید که در روایات ما هست که فاصله نفخ صور اول و دوم چهارصد سال است. ایشان این چهارصد سال را می‌گویند هیچ راهی نیست مگر اینکه این افلاک تسعة آن نهمی که فلک الأفلاک است با گردش این شب و روز پیدا می‌شود وقتی شب و روز پیدا شد ماه و سال پیدا می‌شود، آن می‌ماند بقیه از بین می‌روند. ما اصلاً فلک نهم نداریم، فلک هشتم نداریم، فلکی در کار نیست. اقدمین این را در بحث‌های ریاضی ذکر می‌کردند، نه طبیعی. مداری رسم می‌کردند برای مسیر حرکت اینها، بعد کم‌کم قدما یعنی قدما! اقدمین یعنی اقدمین! این علم «عند الاقدمین» جزء فنون ریاضی بود، «عند القدماء» یعنی از بطلمیوس به بعد جزء طبیعی شد، حالا شده فلک یعنی جسم. آن وقت آمدند گفتند حالا که فلک جسم است خرق و التیاق را اینها می‌گویند محال است مسئله معراج چیست؟ حرف از کجا آمده و به کجا رفته؟! جسمی در کار نیست! مداری رسم می‌کردند می‌گفتند این مدار محور حرکت فلان کوكب است آن مدار محور حرکت فلان کوكب است. این مدار بود که حرف‌های اصیل را آن اقدمین دادند، بعد قدما به صورت جرم و جسم درآوردند شده فلک، بعد مفسرین ما از شیخ طوسی به بعد، محدثین ما از مجلسی اول به بعد، همه آنها روی همین افلاک کار کردند. آنها می‌گفتند این سماوت سبع این قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل به همین ترتیب در آسمان هفت‌گانه است. در آسمان هشتم تمام ستاره‌های ثابت و غیر متحرک است. آسمان نهم را می‌گفتند فلک اطلس یعنی بی‌نقطه مثل کلمه اطلس که بی‌نقطه است و آن‌جا چون ستاره ندارد فلک اطلس است. / ملک / تسنیم

در محضر امیرالمؤمنین (سلام الله علیهما) که آن مرد شامی آمده از حضرت امیر (سلام الله علیه) سؤال کرد که «كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»، وجود مبارک حضرت امیر به مجتبی (سلام الله علیهما) فرمود «بُنَى»! تو جواب بده. او هم فرمود شما سؤال کردید بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛ [۲۳] فرمود اگر منظورتان آسمان ظاهر است حدّ و مرزی ندارد، تا چشم می‌بیند آسمان است. اگر آسمان باطن است، آه مظلوم. «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»، این آه مظلوم کجا می‌رسد که اثر دارد؟!



به کجا می‌رسد؟ آن جایی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾، آن جایی که ﴿أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ آن سما دیگر نه ریاضی است نه طبیعی.

غرض این است که ذات اقدس الهی طبقاتی، درجاتی، دوائر فراوانی ترسیم کرده است تا این آسمان‌ها تنظیم بشوند.

### تسخیر انسان بر عالم

کلّ جهان را وجود مبارک حضرت امیر فرمود سفره قرار دادند، بعد بشر را آفرید، بعد هم مکرّر فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾، [۱۲] ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ﴾، [۱۳] برای شماست و من می‌خواهم شما کار کنید.

﴿وَاسْتَعْمَرَ كُمْ﴾ این «الف و سین و تاء» طلب شدید الهی است، من مستعمر هستم، شما را استعمار می‌کنم. از مقدس‌ترین واژه‌های قرآنی است که به صورت بدترین کلمه درآمده است، استعمار است که در سوره «هود» هست: ﴿وَاسْتَعْمَرَ كُمْ﴾؛ [۱۴] یعنی خدا مستعمر است شما را استعمار می‌کند. این «الف و سین و تاء»؛ یعنی حتماً از شما طلب می‌کند که زمین را آباد کنید، آقای خود باشید، همین! این بیگانه می‌گوید زمین خود را، کشور خود را آباد بکن، با دست خود برای من، این می‌شود استعمار که غده بدخیم است؛ اما استعمار قرآنی این است که خدا از شما خواست همه امکانات را داد که زمین را آباد بکن، آقای خودت باش! ﴿وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ﴾، این استعمار با این استغفار، از مقدس‌ترین کلمات قرآنی همین استعمار است. اگر از بشر آباد کردن زمین، سدبندها، جلوی سیل گرفتن‌ها، جلوی تورّم‌ها، جلوی اقتصاد ناسالم را، جلوی احتکارها و اینها را نگیرند که خدا طلب نمی‌کند، فرمود آسمان می‌خواهد بروید کره دیگر می‌خواهد بروید، من اصلاً برای شما ساختم. این نگفت نروید، فرمود آسمان و زمین را برای شما مسخّر کردم، بخواهید بروید آنجا زندگی کنید، بروید. اینجا بخواهید زندگی کنید بروید؛ ولی بیکار نباشید. قسمت ۳/مدثر/تسنیم

نظریه آشفستگی / تاثیر همه رویدادها بر یکدیگر

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدالناس /

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿الاعراف، ۹۶﴾

بین اعمال مردم و حوادث روز اثر دارد. همان طوری که حوادث روزگار یعنی فصول چهارگانه در مردم اثر می‌گذارد، سرما در مردم، گرما در مردم اثر می‌گذارد، حوادث و رخدادهای روزانه در مردم اثر می‌گذارد، اعمال مردم هم در حوادث اثر می‌گذارد، این طور نیست که آمدن باران بی حساب باشد. آمدن برف بی حساب باشد. برودت هوا بی حساب باشد. رطوبت هوا بی حساب باشد همه اینها با حساب

است. بخشی از این حساب‌ها را وجود مبارک نوح در اینجا بیان کرده است. یک قسمت اساسی این روابط را ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۶ گذرانده که فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾، اگر مردم هیچ کدام بی‌راهه نروند و راه دیگری را نبنند، ما برکات را فراوان می‌فرستیم؛ یعنی چه؟ یعنی اگر زمستان است، باران به اندازه کافی بیاید، برف به اندازه کافی می‌آید. در این آیه ۹۶ سوره مبارکه «اعراف» می‌فرماید که اگر مردم سرزمین مؤمن باشند، ایمان داشته باشند، بی‌راهه نروند راه کسی را نبنند، ما تمام نعمت‌ها و برکاتشان را نازل می‌کنیم. باران را به موقع نازل می‌کنیم، آنجا که باید هوا گرم باشد به موقع هوا گرم می‌شود که فصول چهارگانه آنها تنظیم می‌شود. اصلاً فرمود ما فصول چهارگانه را برای تأمین ارزاق مردم قرار دادیم.

یک ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [۵] است که مربوط به نظام سپهری است، کاری به ارزاق مردم ندارد. فرمود زمین و آسمان این مجموعه در شش روز، یعنی شش دوره، چون آن وقت نه روزی بود، نه شبی؛ نه زمینی بود که دور خود بگردد، شب و روز پیدا شود و نه زمینی بود که دور شمس بگردد، سال و ماه پیدا شود. فرمود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾؛ یعنی در شش دوره، حالا هر دوره‌ای چند میلیارد سال یا چند میلیون سال بود، خودش می‌داند. بعد هم تقسیم فرمود که دو روزش برای آسمان است، دو روزش برای زمین است، آن دو روز دیگر را ذکر نفرمود که ظاهراً برای «بین الارض و السماء» است. این مربوط به ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ است.

اما فرمود: ﴿اِفْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾، [۶] این ﴿اَرْبَعَةَ أَيَّامٍ﴾ کاری به آن ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ندارد. این ﴿اَرْبَعَةَ أَيَّامٍ﴾؛ یعنی فصول چهارگانه. ارزاق مردم را در فصول چهارگانه تنظیم کردیم، این کار خداست. اگر کسی بخواهد فصول چهارگانه آنها فصول چهارگانه باشد، این باید بی‌راهه نرود. فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾؛ این وعده الهی است. فرمود ما که چیزی از اینها نمی‌خواهیم، می‌گوییم همین نعمت‌هایی که ما به شما دادیم، فراوان هم هست، این را هدر ندهید، حق کسی را ضایع نکنید، به اندازه لازم برای شما هست، همین! اگر شما همین راه ساده را انجام بدهید، تمام روزی‌های شما برآورده است. در بین شما اختلاس نباشد، نجومی نباشد، رشوه نباشد، حرام نباشد: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ﴾، این صریح آیه است، وعده هم هست.

بعد فرمود: ﴿وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، این آیه ۹۶ سوره مبارکه «اعراف» جزء امهات آیات است و از آن طرف فرمود ما اصلاً فصول چهارگانه را برای همین قرار دادیم که زندگی شما تأمین شود: ﴿فِي اَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾؛ یعنی فصول چهارگانه! حالا اگر کسی بی‌راهه رفته است، بی‌راهه که رفته ذات اقدس الهی هم این وعده را به وعید تبدیل می‌کند. وجود مبارک نوح همین فرمایش را

دارد که ما یک وعده داریم که اگر به راه بودید، ذات اقدس الهی برکات فراوان می‌دهد، بی‌راهه رفتید شما را گرفتار می‌کند. این وعده خدا آن هم وعید الهی! قسمت ۳/ نوح/ تسنیم

وجود مبارک نوح آمده همه اینها را بررسی کرده، آنچه را که انبیای بعدی هم گفتند، ایشان هم فرمودند، چون «شیخ الانبیاء» بود که بین اعمال مردم و نزول برکات رابطه هست. این تعبیر قرآن را ملاحظه بفرمایید.

خدا مرحوم بوعلی را غریق رحمت کند! فیلسوف بنام اسلام است، ایشان می‌گوید: «إِنَّمَا يَدْفَعُهُ هَؤُلَاءِ الْمُتَشَبِّهَةُ بِالْفَلَّاسِفَةِ» [۱۴] آن کسی که - معاذالله - اثر نماز استسقاء، دعای استسقاء، دعای باران را نمی‌پذیرد، او را رها کن، او که فیلسوف نیست. «إِنَّمَا يَدْفَعُهُ هَؤُلَاءِ الْمُتَشَبِّهَةُ بِالْفَلَّاسِفَةِ»، این را صریحاً در مهم‌ترین کتاب‌های فلسفی خود که *شفاء شفاء* است می‌گوید. رساله‌ای هم در این زمینه نوشته که دعا، نماز استسقاء سهم تعیین کننده دارد. چرا؟ برای اینکه خدا در قرآن فرمود: ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ [۱۵] این صریح قرآن است، فرمود اگر مردم روبه‌راه باشند هیچ مشکلی نباشد، بیت‌المال را به دست هر کسی بدهی اختلاس نکند. یک بیان نورانی دارد حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود من با شما چه کار بکنم؟ شما مثل آن پیراهن کهنه‌ای هستی که «كُلَّمَا حِيَصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ آخِرٍ» [۱۶] من این بانک را اصلاح می‌کنم، آنجا جر می‌گیرم! اینجا را اصلاح می‌کنم، رفو می‌کنم، آنجا جر می‌گیرم. از یک پیراهن کهنه شما چه توقعی دارید؟ این بیان نورانی حضرت است در *نهج‌البلاغه*، فرمود: «كُلَّمَا حِيَصَتْ مِنْ جَانِبٍ» این پیراهن را من از یک طرف خیاطی می‌کنم، «تَهْتَكْتُ مِنْ آخِرٍ» از جای دیگر جر می‌گیرد. این بانک را اصلاح می‌کنم، آن بانک اختلاس می‌کند! آن بانک را اصلاح می‌کنم، این بانک اختلاس می‌کند! این نمی‌شود. فرمود اگر چنین باشد، ما تمام برکات را برای شما نازل می‌کنیم. این بیان صریح قرآن کریم است که ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [۱۷] از او با وعده‌تر، بهتر و حکیم‌تر کیست؟ فرمود اگر شما راه خودتان را بروید، ما که چیزی از شما توقع نداریم. راه خودتان را بروید به اندازه کافی ما باران می‌فرستیم: ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾؛ باران فراوان می‌فرستیم. دیگر خشکسالی ندارید، اینها دیگر فلان روایت نیست تا شما بگویید ابن اسحاق در آن هست یا فلان کس در آن هست صحیح سندی و اعراض مشهور و اینها در آن نیست، این صریح قرآن کریم است. حکمای ما هم اولین پرچمدار این رشته بودند که بین اعمال مردم و نعمت‌های الهی رابطه تنگاتنگ است، برای اینکه اینها قرآن کریم را بهتر از دیگران تفسیر کردند: ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾. این طور است. قسمت ۳/ نوح/ تسنیم

## مطالعه تاریخ

در همان بخشی که درباره قارون سخن می‌گوید این آیه دارد که ما قبل از قارون، کسانی را خاک کردیم که اکثر بودند و اشدّ بودند. [۱۲] پس سه گروه بودند: یک عده صنایع قریش بودند، یک عده قارونی‌ها بودند، یک عده قبل از قارون. اینجا هم سه گروه قدرتمندان و سرمایه‌داران و حکام روزگار بودند؛ ارم بودند قوم عاد بود قوم ثمود بود و فرعون «ذی الأوتاد» بود. فرمود ما همه اینها را از بین بردیم

اگر بخواهد میزبان خدا بشود، آن وقت ندارد؛ فرمود هر وقت دعوت کردید من می‌آیم! ببینید کسی بخواهد مهمان خدا بشود همیشه نیست یک زمان خاصی است به نام مبارک رمضان، یک مکان خاصی است مثل حج و مراسم عمره و اینها است. اما اگر بخواهید میزبان خدا بشود دعوت بکند خدا را و خدا مهمان او بشود او وقت ندارد، فرمود: «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» [۲۱] هر وقت دلت شکست می‌توانی از من دعوت کنی. این است! این دل شکسته چقدر می‌ارزد خدا می‌داند! مگر اگر مختصر مشکلی پیدا کردیم شاید گله بکنیم فرصت، فرصت خوبی است. ببینید «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ چرا وجود مبارک امام مجتبی فرمود آه مظلوم [۲۲] این طور است یا سیدالشهداء (سلام الله علیه) در آن آخرین لحظه به امام سجاد وصیت کرد و وجود مبارک امام سجاد در آخرین لحظه به امام باقر (سلام الله علیهما) وصیت کرد و همه اینها فرمودند مبادا به کسی که پناهی جز خدا ندارد ستم بکنی! [۲۳] برای اینکه آن دل که شکسته است مهمانی را دعوت می‌کند این است! «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ این کتاب بوسیدنی نیست؟! فرمود دست خودت است بخواهی مهمان من بشوی من زیاد کار دارم، بخواهی مرا دعوت کنی هر وقت بخواهی من می‌آیم «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ».

این ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ که در وسط قرار گرفت برهان مسئله است؛ یعنی تنها این حساب دنیا نیست آخرت هم هست. اما عظمتی که دین به ما داد به ما گفت تمدن شما در تدین شما است، بخواهی متمدن باشی، شریف باشی عزیز باشی آقا باشی مولا باشی گراندقدر باشی، مؤمن باش!

ببینید خدا جهان را آفرید خودش را به وصف کرامت متصف کرد که خدا کریم است قرآن را به عنوان کتاب کریم معرفی کرد ملائکه را به عنوان ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ [۲۴] معرفی کرده است، بزرگان عالم را با کرم معرفی کرده است بعد آمده گفت ما می‌خواهیم شما را کریم بکنیم همین! به ما شرف داد ما را معرفی کرد حیثیت ما را ذکر کرد، فرمود شما با مرگ نمی‌پوسید از پوست به در می‌آیید، شما هستید که هستید که هستید! کدام مکتب است کدام دین است کدام حرف است از این بالاتر حرف بزنند؟ بگوید شما برای همیشه هستید یک چند روزی در دنیا بعد برزخ بعد ساهره معاد بعد - إن شاء الله - بهشت برای ابد. در جهنم ممکن است برخی‌ها حرفی داشته باشند ولی در ابدیت بهشت که کسی حرفی ندارد. هیچ کسی پیدا نشده

درباره ابدیت بهشت حرف بزند هیچ کسی ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [۲۵] فرمود شما چنین موجودی هستید؛ نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید و گرم شما در این است که من شما را در مدرسه گرم دعوت کردم در کلاس گرم دعوت کردم حالا - إن شاء الله ما یک تمدن داریم و یک تدین «و لا ثالث لهما» تمدن ما در تدین ماست.

### محیط آزمایش

انسان تا امتحان ندهد که به کمال نمی‌رسد ﴿و نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ [۳۰] مرحوم امین الاسلام نقل می‌کند که وجود مبارک حضرت امیر یک کسالتی پیدا کردند بعضی رفتند به عیادت ایشان عرض کردند «کیف حالک» فرمود: «علی شرّ» [۳۱] چون اینها با قرآن زندگی می‌کنند خواست آیه‌ای را تفسیر کند عرض کردند «یا امیرالمؤمنین» شما هم می‌فرمایید «علی شرّ؟! فرمود مگر خدا در قرآن نفرمود: ﴿و نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ این بیماری شرّ است به حسب ظاهر. این آزمایش الهی است ما گوش می‌دهیم؛ ولی ما یک شرّ داریم به نام مرض، یک خیر داریم به نام سلامت؛ ولی ﴿و نَبَلُّوْكُمْ﴾ من شما را امتحان می‌کنم به سلامت و مرض. او با همین بیماری در جلسه عیادت دارد قرآن را تفسیر می‌کند.

قوام صدقه به «قربة إلى الله» است، مقبول نیست مگر اینکه «قربة إلى الله» باشد.

حالا کسی می‌خواهد به فقیر کمک بکند، این اگر «قربة إلى الله» قصد نکند یک هبه است یک هدیه است، مالی بخشیده به او؛ اینکه ثواب صدقه را ندارد. آن صدقه‌ای که راهگشا است بیماری را حل می‌کند مشکل را حل می‌کند مثل نماز است. صدقه جزء عقود عبادی است؛ نظیر بیع و هبه و تجارت و اجاره و اینها که نیست صدقه عقد است، یک؛ عبادی است، دو؛ مثل صلوات است، سه. اینها اثر دارد خدایا به نام تو برای رضای تو من این را دارم انجام می‌دهم.

لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَحِمٍ مُّحْتَاَجٌّ» [۳۳] خیلی از ما ارحامی داریم فقرایی داریم می‌شناسیم و همسایه‌هایی داریم می‌شناسیم، اگر نداریم که به وسیله دوستان دیگر می‌توانیم تحقیق کنیم و این مشکل هم هست. در قرآن کریم فرمود خیلی‌ها از درون افراد بی‌خبر هستند؛ فرمود این بی‌خبری را همان طوری که تحصیل علم لازم است از این جهت هم تحصیل علم لازم است به کسانی کمک بکنید که ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ [۳۴] او چون عقیفانه زندگی بکند یک لباس ساده‌ای می‌پوشد و اینها خیال می‌کنند که وضع مالی او خوب است آنها که واقعاً نیازمند هستند، یک؛ آبرومند زندگی می‌کنند، دو؛ جامعه از وضع اینها بی‌خبر است، سه؛ و گمان می‌کند که اینها وضع مالی‌شان خوب است، چهار؛ به اینها کمک بکنید. ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ نه جاهل در قبال عالم، جاهل یعنی کسی که از وضع خانوادگی این آقا بی‌خبر است این آقا هم که عقیفانه زندگی می‌کند، هیچ وقت اظهار که نمی‌کند،

از کسی هم چیزی نمی‌خواهند آبرومندان زندگی می‌کنند و عقیقانه هم به سر می‌برند اینها را فرمود کمک بکنید؛ ما باید باخبر باشیم اینکه گفتند از چهار طرف تا چهل خانه همسایه است؛ الآن که در اثر این وضع پیشرفت بُرجی از شش طرف ما همسایه داریم. قبلاً شمال و جنوب و شرق و غرب بود، الآن پایین و بالا هم هست؛ فرمود از همسایه‌ها باید باخبر باشید. آگاه بودن از همسایه‌ها این است که دیگر نگذارد که کسی جزء جاهل‌ها باشد که «بَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ».

## نتیجه‌گیری

با عنایت به ویژگی‌هایی که دیدگاه الهی اسلام برای طبیعت و عالم مادی قائل است، نقش این عوالم و عوامل قابل مقایسه با هیچ مکتب غیر نمی‌باشد

عواملی که با عزم و اراده انسان میتواند همگی در اختیار و در جهت رشد و پیشرفت او قرار گیرد و یا با نادیده گرفتن حقیقت این عالم مادی و خود نگری و مادی گرائی صرف، عوالم طبیعی را بسیار ضعیف و ابزاری تصور نمود . چنانکه میفرماید .

اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند [به عذابی سخت] گرفتیم.